# ازاحۃ الاغلاط

مؤلفہ

جناب مولانا محمد ظہیر احسن صاحب شوق نیموی عظیم آبادی

باہتمام

منشی محمد نثار حسین صاحب نثار مالک کارخانہ عطر و مہتمم پیام یار

نومبر ۱۸۹۰ء

قومی پریس لکھنؤ میں چھپی

# ازاحۃ الاغلاط

یہ ایک عمدہ رسالہ غلط الفاظ کے بیان مین چھپکر طیار ہے۔ جسمین ہند کے سیکڑون شعر سند درج ہین۔ نایاب نایاب کتابون کا حوالہ ہے۔ برسون اسکی تالیف مین ہمکو خون جگر کھانا پڑا ہے۔ جن حضرات کو غلط الفاظ سے بچنا ہو خصوصاً شعرا و طلبہ ضرور اسکی خریداری کرین۔ قیمت فی جلد ۸ ؍ درخواست مع قیمت بذریعہ منی آرڈر ہمارے نام آنا چاہیے۔

مثنوی نغمہ راز قیمتاً ۱۲؍ ہمارے یہان سے بھی مل سکتی ہے ؎

المشتہر محمد ظہیر احسن شوق۔ لکھنؤ۔ محلہ دائی گنڈا متصل مسجد دبیرالدولہ

# درگیش نندنی

یہ ناول ہندوستان کی تعلیم کا سب سے بڑا نمونہ اور اس ملک کے علم و فضل کی بیش قیمت کمائی ہے۔ جسکا ثبوت اس سے زیادہ کیا ہوگا کہ ایک بنگالی جنٹلمین نے تصنیف کیا۔ اور تقریباً کل مہذب دنیا نے پسند کیا اور انگلش اور فرنچ اور جرمن ان تین مہذب اور معزز زبانون مین ترجمہ ہوگیا۔ اُردو کی بڑی بدنصیبی تھی اگر اوسمین اسکا ترجمہ نہوتا۔ محض اسی خیال سے مولوی محمد عبد الحلیم صاحب شرر مصنف دلچسپ نے اُردو مین ترجمہ کیا۔ اور جیسی اس ناول کی حیثیت تھی ویسی ہی اسکے مناسب بڑے اہتمام اور جانفشانی کے ساتھ سفید ولایتی چکنے اور گندہ کاغذ پر چھاپا گیا ہے۔

قیمت فی جلد مع محصول ایک روپیہ ہے

درخواست باجازت ویلیو پے ایبل یا نقد قیمت آنا چاہیے ؎

المشتہر۔ شیخ احمد علی کامل۔ لکھنؤ۔ محلہ رستم نگر

# جاء الحق وزهق الباطل

کتاب فیض انتساب افادت مناط سرمایۂ تحصیل اقتناط موسوم بہ

جناب فضل و کمال محقق بے مثال

باہتمام منشی محمد نثار حسین صاحب نثار مالک کارخانہ عطر و مہتمم پیام یار

در قومی پریس لکھنؤ چوک مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

منتخب یواقیت تبیین بیان و منتخب لآلی متلالی تبیان حمد حمیدیست که دُرّ غُرَر معانی در قاموس لغات
مختلفه آفریده است و در بطون اصداف هفت قلزم کلمات جا بخشیده او و مصلح جواهر کلام و ضم
فرائد مرام نعت محمودیست که قرآن معجز بیان بر ثبوت نبوتش دلیل ساطع است و برهان قاطع و نفائس
درود و سلام بر آل و یاران او که سراج کاشانهٔ امامت اند و رهبر گمشتگان راه ضلالت مصباح مشکوة صراح
اما بعد میگوید خوشه چین ارباب ذوق محمد ظهیر احسن شوق نیموی عظیم آبادی حفظه الله عن الایادی
بن قبول بارگاه رب غفور جنت آرامگاه جناب شیخ سبحان علی مرحوم و مغفور که این مختصریست مفید
بهر فاصح نام ازاحة الاغلاط نام در توضیح الفاظے که اکثری را در مغلطه انداخته اند و در مجلس ارباب خبر
مسرور و شرمنده ساخته و در تنقیح کلماتیکه جمعے در صحتش تامل ها ساختند و برخے بدون تفحص تخطیه پرداختند
چون آئین سخن افاده نگاریست و بنجار آموزگاری در تصحیح و تحقیق آن از کلام فضلاے عجم و کتب
لغات مانند صحاح و صراح و شمس العلوم و قاموس و مصباح منیر و منتخب اللغات و تاج اللغات
و منتهی الارب و کشف اللغات و موید الفضلا و فرهنگ جهانگیری و فرهنگ رشیدی و برهان قاطع
و سراج اللغات و چراغ هدایت و بهار عجم و نفائس اللغات و هفت قلزم و کتب دیگر جهد وافر کردم
و سعی شکار بکار آوردم هرچند این رساله مختصر یست چند آما همه مان دانند که هنگام تالیفش شبها دود
چراغ سرمه دیده ها ساخته ام و بسا افتاد که در تحقیق لفظے روزها به سیر کلام اساتذه چه نظم و چه نثر بر اهتمام
و نوبت بجائی رسید که جهت تحقیق کامل در خدمت فصحاے پارس که تازه وارد هند بودند تاسّفم و صحبت ایشان

دریافتم و خاطرم چنانکه میخواست سوی اسرار شگافتم و مغز سخن کافتم اگر بچشم انصاف بینی این سوز نیست بجو بنگار
و کوزه ایست روکش صد بحر زخار طالبان فن را سرمایه هدایت هست و نقادان گیهان را سرمایهٔ بصیرت قطعه
تالیف چو کردم این رساله احسنت فرشته گفت از ذوق - بر خاست صدای آفرینها از ارباب کمال و صاحب
ذوق - تاریخ بگفت هاتف غیب - ما شاء الله افادت شوق - امید که چون ازین کتاب نفعی بردارند
مولف مستهام را به دعای خیر یاد آرند. مقدمه دانستنی ست که غلط بر دو گونه باشد اول غلط عام و آن اینکه
همه دانایان با اینکه از چگونگی الفاظ ماهر باشند در آن تصرفی نکنند همچون کافر که بکسر فاست و با و لفظ و غیره قافیه آرند
و این قسم معیوب و مذموم نیست دوم غلط عوام و آن خلاف قسم اول بود همچون تالاش بر وزن تماشا باشش که
محاوره نا واقفان هست پس کسانیکه غلط العام فصیح را در جواز غلط عوام آرند فرقی در هر دو قسم نه انگارند و از
بیخبری غلط العام و غلط العوام را متحد المعنی پندارند و مخفی مباد که آنچه در عرف عوام مشهور هست که بجهت ضرورت
شعریه تغییر لفظ از هیئت اصلیه جائز باشد اعتبار را نشاید آورده اند که یکی از ظریفان چرا را به تشدید را استعمال
کرده چون طعنه کردند گفت ~ چو در شعر گفتن ضرورت بود - تشدید چرا نه جائز شود - دانایان از تشدید
تشدید و چرا خنده در خنده زدند و درین باب نقلی دیگر یعنی شعر گفتن چه ضرور مشهور ست بالجمله قدما آنچه
خواستند ضرورت شعریه را روا داشتند جمهور متاخرین بر آنند که قبحان را اثر رسد که لفظی خلاف لغت و نحو
و استعمال فصحا بکار آرند آری در اعلام وقتی که در تقطیع نگنجد روا باشد ضرورت باشد مضائقه ندارد بعد از آنکه
تغلیط الفاظ باعتبار همان معنی ست که درین کتاب نوشته شد ورنه ممکن که بمعنی دیگر صحیح باشد و نیز تخطیه
باعتبار عربیت و فارسیت بود اگر جائی از الفاظ منعقده موافق محاوره اهل زبان هند یابی تصرف فیه هندیان
پنداری فصل الالف - آتش آنچه جمعی از فرهنگ نگاران تغلیط فتحه تا کرده اند و نوشته اند که بکسر تا ست
و با دانش و غیره قافیه شده است درین شکی نیست که تخطیه ایشان محض بجاست اگر در کلام پارسیان متقدمین
کسی صد هزار جا آتش را با غش و دلکش قافیه بی آمده بینکه اکثری را در صحت کسرهٔ آن کلام هست دیگران یکسو
میرزا غالب که در فارسی ید طولی داشت می نگارد که قافیه آتش با دانش او عایتست نا دلپسند و بعض اهل عجم
و نیز دیگران درین باب تبعیت میرزا کرده اند گویم که منشاء آن عدم تحقیق باشد نظامی گوید ~ همه
کارشان ضرب و آهنگری - نگفته شبی گرد جاهنگری - و ملا ابهری خراسانی در قطعه این بیت نوشته
~ پیوند تنگ بست با عشق - چون کسر دختر تا به آتش - پیداست که این شعر ناطق است بر کسر تای
اکنون کسی را مجال انکار کسره نماند اما حق تحقیق اینست که کسره تا از عالم شاذ هست آرد بسکون را نیز مسلم
غلط آسیا کرده از موید الفضلا و فرهنگ جهانگیری و فرهنگ رشیدی و برهان قاطع و تحقیقات جمله خطاست

فیضی فیاضی گوید ؎ چون دید که آزرده گشت اجساد آن آزرده چو خاک بر باد شد آزردن
بفتح زا است نه بضمه . نظم آن چه مخفف آزاردن است نظامی گوید ؎ دران یک سال کو فرمانده کرد
ز مرغی بلکه موری را نیازرد . درین کلمه صرف هندیان غلط نکنند بلکه خاصیان پارس هم زای مضمومه
خوانند . فصحا غلط دانند و آنچه گفته است که صاحب مؤید الفضلا نگاشته که عوام که زای مضمومه خوانند غلط
محض است آستر بالف ممدوده ضد ابره شیخ شیراز گوید ؎ شنیدم که فرماندهی دادگر قبا داشتی
هر دو روی آستر و آستر به تخفیف مسموع نیست نه انکه در کلام فارسیان آمده یا نه جائیکه دیدم آستر
بالمد دیده ام بلکه صاحب غیاث اللغات تخطیه استر بالف مقصوره کرده و از غرائب اینکه بعض اجله عصر استر را تا
وین شعر خاقانی ؎ زمستان هست کانا آتش منکر شد چون آب ابره چو آتش استر شد تعلیقه قول صاحب غیاث
کرده یا رب کاتبان چنانکه نوشته اند میخوانند و مفید مدعا نشیده اند در مقام ابره را چه نسبت است و استر شد
به ضرورت سخن کوتاه مصراع ثانی بدین نهج است ع چون آب ابره و چو آتش استر شد هر کس گفتار مرا باور
ندارد در نسخ تحفة العراقین ملاحظه کند ابریشم بفتح شین معجمه از برهان قاطع وغیره و بفتح آن خطاست
نظامی گوید ؎ بسا مرغ را کز چمن کم گشته شد قفس حاجب دام ابریشم کشنده شد و قافیه آن با معلم بفتح لام
نه درین شعر ملا فوقی یزدی واقع شده ؎ تو آن صوف سخن را بافت معلم که ابریشم خامه اش نبود بریشم
از خواص اختلاف توجیه شمرده اند اجنه جمع جنین است بمعنی بچه که در شکم مادر باشد نه جمع جن چنانکه عوام دانند
فی الصحاح الجنین الولد مادام فی البطن والجمع الاجنة و در منتخب اللغات نوشته که عوام اجنه را در جمع جن استعمال
کنند و آن غلط است آفت الضحیتین نام کوهی به مدینه طیبه از صراح و منتخب اللغات و منتهی الارب و بفتح ثانی
چنانکه شهرت دارد خطاست اخوان بالکسر والضم بر وزن فعلان جمع اخ از صحاح و قاموس و مصباح منیر
و تاج اللغات وغیره و عوام که بالفتح خوانند و جمع بر وزن افعال دانند خطاست ادعیه بتخفیف تحتانی است
نه بتشدید آن چه این جمع قلت است بر وزن افعله ارجمند بسکون جیم مرکب است از کلمه ارج که بمعنی
قدر و مرتبه باشد و از کلمه مند که بمعنی صاحب آید از فرهنگ جهانگیری وغیره و در کشف اللغات نوشته که
بفتح جیم غلط است چه در مرکبات اظهار حرکت حرف آخر کلمه اول نشاید ارقام آنچه هندیان بمعنی نوشتن
گارند و این مصدر از باب افعال انگارند بعض اجله عصر نوشته که در کتب لغات یافته نمیشود و در
داوری فقیر هم بالشان همزبان ام هرچند در صحاح جوهری و صراح و قاموس و تاج المصادر بیهقی
و مصباح منیر و منتخب اللغات و منتهی الارب و تاج اللغات و کتب دیگر تفحص کردم نیافتم اما در استعمال
نه بیان نمرا قرار است نه انکار ارم از او نام معنوی خوش است که ارم باغ شداد را نامند و بمعنی بهشت

۸ درست نیست گوئیم که بجاز لبعنی بهشت هم استعمال کرده اند مولانا جامی در دیوان غیر منقوط گوید ع
دادر او ده وصال حور ارم شد کام سرمد اسرور ارم واله مرسل عصر ما رسول الله شد آمده سرور مصدر را دم
وله در سه و اسلام هر کو آمده شد کرد گار او را که حور ارم که از دو حام بناسے عربی و حاسے حطی ست نه ارم
بزاے زده لیده و هاسے هید و چه این مصدر عربی ست و در عربی زاسے عجمی کجاست و ماده اش هم بجاسے
صحیح ست نه بهاسے حواست ازرق به تقدیم زاسے عجمی بر راسے مهمله کبود چشم و بالعکس خطاست چه ماده اش
زرق یعنی گربه چشم شدن بتقدیم زاسے معجمه است اسرار جمع سر بالفتح و بالکسر خطاست چه افعال بالکسر
از اوزان جمع نیست اصطبل بالکسر و سکون ثانی با مکان بستن اسپان از صراح و قاموس و تاج اللغات
و منتهی الارب و بفتح اول و حرکت با چنانکه شهرت دارد خطاست فیضی فیاضی گوید ع انکه بنشتافت سوے
اصطبل شه بر عقل گهرشناس زد جبل شه حکیم قاآنی گوید ع گر رفت با صطبل و گاه گشت همدوش شه
گاه از قضا نشکوه و گاه نه ز قدر کرد وله بهر یکے ز ان بنج تن را تا ابد یاد اشه مکان ز حجت
و اصطبل و تیه و منقل و نیران شه نانا اب شیرازی گوید ع ز اصطبل و ز خرگاه و ز نوبت شه ز بخور
و صلیح و طبل ایت شد اعجوبه بضم همزه و سکون عین معنی عجیبه از قاموس و غیره بدانکه این لفظ همزه در
کلام اساتذه بکثرت آمده و بدون همزه اگرچه بعض متقین تخطیه اش کرده هم به ندرت دیده شد مثال
اول جامی گوید ع نه چند گرچه هزار اعجوبه سازی شه نخندد طبع کودل جز بیازی شه میر شمس الدین فقیر
در مثنوی واله و سلطان گوید ع اعجوبه عالم خیال ست شه آئینه طلعت کمال ست شه مثال ثانی
محسن تاثیر گوید ع ای شیخ شهر با که توان این عجوبه گفت شه بے پرده گشت راز نهان از رداے تو
چون ایهمه انستی بدانکه اگر عجوبه بحذف همزه خوانند عین را حرکت ضمه دهند نه فتحه اعرابی بالفتح منسوب
با عراب که تازیان بیابان باشند راگویند از صراح و غیره و بالکسر خطاست اقربا بکسر راسے مهمله جمع
قریب و بضم آن که بر السنه جاریست از صحت عاریست اقلیم بالکسر یکے از هفت بخش زمین از تاج اللغات
و منتخب اللغات و کشف اللغات و خیابان و غیره و بالفتح درست نمی نماید اکسیر بالکسر کیمیا از قاموس
بهار عجم و هفت قلزم و بالکسر خطا پندارند و این لفظ صحیح به یمین ست کسانیکه اکثر شاید مشتانه نویسند
خطاے فاحش کنند الا نه لفظیست که اکثر ملایان کتب نویسند همچون ما تمام بد بید آنه میرزا خان
تماما محض ست چه بعد الا ایراد حرف نفی معنی ندارد بجاسے الا نه حرف الا نوشتنی ست الحال بالفتح مرکب
از الف و لام و کلمه حال و بکسر همزه محاوره جهال ست الف لیله بسکون ثانی نام کتابی ست مشهور عوام
که بحرکت آن خوانند غلط کنند انگاشتن بکاف فارسی تصور کردن و پنداشتن از فرهنگ جهانگیری

وبرهان قاطع وبکاف تازی که مشهورست از صحت دورست فصل باے تازی - بابل بکسر بائے ثانی
وضم آن چنانکه در فرهنگهاست اما بعض اجلهٔ عصر نوشته که از کلام اساتذه جواز ضم محقق نیست چه
جائے بابل و مثال آن نامده و صاحب بهار عجم که باستدلال جواز ضم آن این هر دو شعر آورده
ظهوری — درو کن آن چشم پیدا میشود شب باج خواه ساحران بابل ست — سلیم — در ره عشق
ابدال از سحر و فسون غافل مباش — خانهٔ هر مور این صحرا چاه بابل ست — و بجوابش نوشته که
مثبت مدعا نیست چه وقت تحریک روی اختلاف ما قبل روی جائز داشته اند گویم که بغیر اتصال روی
هم بابل را با گل وغیره آورده اند شیخ شیراز گوید — چه کند بنده که بر جور تحمل نکند — دل اگر تنگ
شود بهر تبدیل نکند — سحر گویند حرامست درین عهد ولیک — چشمت آن کرد که هاروت ببابل نکند
فیضی فیاضی گوید — گر نه بشنوی از این متصل — هاروت تو لی بچاه بابل — قاآنی که ز قصیده
که مطلعش این نیست — ای زلف تو پیچیده تر از خط ترسل — بر روی این زلف تو مرا دست توسل — این شعر
نوشته — هاروت بعزم تو اگر معتصم آید — پران بسوی عرش شده از چه بابل — ناخداے شیرازی گوید
— دو چشم سحر سازش از نظر اول — فگنده عالمی در چاه بابل — بالجمله بابل بضم بائے ثانیه هم مستعمل
شعراست و این سخن دیگرست که کسره از ضمه افصح باشد بازرگان بفتح زائے معجمه مخفف بازارگان
وبضم آن لهجهٔ سوقیان ست زائے مخفف عنه مفتوح است نه مضموم بالشت یعنی وجب بهندی بلسته
نه فارسی بدخشان بفتح اول وثانی نام ولایتی ست معروف که لعل ها منسوب است از کشف اللغات
وبرهان قاطع وبضم ثانی خطاست بدون بکسر باست وبضمتین چنانکه در عوام شهرت دارد یا آنچه در
بعض فرهنگها نوشته خطاست چه این مخفف بیرون ست که بکسر باست بز بالضم جانوریست که در هندی
بکرا بکری و در عربی معز نامند و آنچه بز را مخصوص یعنی معز نر و گوسپند را یعنی معز ماده دانند محض خطاست
چه بز اعم ست از آنکه نر باشد یا ماده و گوسپند اسم جنس است شامل هست بز و میش را نر باشد یا ماده چنانکه
در عربی شاة و غنم شامل ست معز وضان را بزرجمهر بضمتین وسکون رائے مهمله و فتح جیم عربی و کسر میم
وسکون هائے هوز نام وزیر نوشیروان از هفت قلزم وغیره و در عوام که بجیم فارسی وحرکت هاست
محض خطاست بسفایج بالفتح نام دوائی ست معروف از منتخب و منتهی الارب وبرهان قاطع و هفت قلزم
وبالکسر خطاست بشارت بهر سه حرکات باے موحده مژده کذا فی منتهی الارب وفی شمس العلوم فیها
ثلاث لغات فتح الباء وضمها وکسرها پس آنچه صاحب غیاث اللغات و دیگران نوشته اند که بالفتح خطاست
منشاے آن کم اتفاقی وعدم تحقیق باشد بضاعت بالکسر سرمایه که بدان تجارت کنند از صراح

ومنتخب ومصباح منیر وتاج اللغات ومنتهی الارب ومؤید الفضلا و بالفتح درست نیست بغداد
بالفتح نام شهریست از عراق عرب در اصل باغ داد بود بجهت آنکه پیش ازین باغی بود که نوشیروان عادل
هر هفته یکبار دران باغ بار عام دادی و بداد مظلومان رسیدی احال بکثرت استعمال الف افتاد و از
کشف اللغات و برهان قاطع و هفت قلزم وغیره و بعضی از محققین نوشته اند که مرکب ست از بغ بالفتح که
نام بتی ست و کلمه داد بمعنی عطیه بغ وجه تسمیه است اینکه سالی قوم مشرقی که عبادت آن بت میکردند غلامی
نزد کسری هدیه فرستادند پادشاه آن غلام را ملک عطا فرمود گفتند بغ داد یعنی این ملک داد [illegible]
پس آن ملک باین اسم مسمی شد بالجمله عوام که بضم اول گویند غلط محض ست بکارت بالفتح دوشیزگی از صحاح
وصراح وقاموس وتاج اللغات ومصباح منیر ومنتخب اللغات ومنتهی الارب وکشف اللغات و بالکسر
درست نیست بلخ بسکون ثانی نام شهریست از فرهنگ جهانگیری وغیره و بفتحتین غلط است سعدی شیرازی
گوید ؎ نشنیدی حدیث خوش بلخ ٭ مرگ بهتر ز زندگانی تلخ ٭ حکیم قاآنی گوید ؎ گه نماید انوری آخر ست
او باش بلخ ٭ تیره رای روشنش را چون شب تاران کند ٭ بوقلمون در اصل بفتح قاف ولام
اما بسکون ثانی هم استعمال کرده اند حکیم ناصرخسرو گوید ؎ از گلاب و مشک بهرش سازی آب و خاک
و خشت ٭ هم ز عود و چندن آزار وی بوقلمون کنی ٭ منوچهری گوید ؎ فر آن تیغ دین هنگام هیجا ٭
چنان دیبای بوقلمون نماید ٭ بهتر مرکب ست از به و تر که برای تفضیل آید از شجرة الامانی وغیره
و عوام که از تحقیق بهره ندارند این لفظ را یک کلمه انگارند و تعجب ست از بعض متلفین که به را مخفف بهتر انگاشته
[illegible] شعرای هند متقدمین ما این کلمه در صفت معشوق وغیره بترکیب فارسی استعمال کرده اند سالی چند
میگذرد که خواص تفحص این لفظ کردند چون در کتب لغات و کلام شعرای عجم نیافتند گمان بردند که این
لفظ هندیست تعلیم یافتگان خود را منع کردند که نشاید که این لفظ بترکیب فارسی استعمال یابد هر چند بعد از آن
بتفحص بلیغ این شعر در کلیات میرزا جلال اسیر یافتند ؎ طفل محبوب مرا کرد ست تسخیر آینه ٭ [illegible]
سنگدل بیرحم بی پیر آینه ٭ اما کسانیکه ازین واقعه خبر داشتند و شال گوش گذار نشده هنوز در فارسیت
آن تامل دارند [illegible] فقیر نیز درین وادی غبارها انگیخته ام و خاکها بیخته این بیت در کلیات شیخ علی حزین
بنظم در گذشته ؎ کی پاس حجاب از زاهد بی پیر می آید ٭ که تا بسینه هم با خرقه تند و بی پیر آید ٭ و چون
تحقیق این از شیخ محمود قزوینی و حاجی عبدالله رشتی فانی تخلص خواستم هر دو بزرگواران فرمودند که
لفظ [illegible] از دست نام دارد و در فارس شایع ست چنانکه یکی از شعرای عجم گوید ؎ بی پیر مرد و نود خرابات
هر چند سگ شد بزمانی ٭ و این شعر در عجم کمال شهرت دارد بیگم بضم کاف فارسی لقب زنان شمس الدین

فقیر گوید ؎ با حسن رخ خود عجب بهم دگر کرده تمه بلبلان گم شد وله بود تمه خبر از دو پیکر شد

کاهی غیرت ماه و رشک اختر شد و بیخ کاف لهجه هندیان ست فصل هاے فارسی - پارس

نام ملکیست عوام بحرکت را خوانند و خواص دران تامل دارند و حق اینست که بسکون راے مهمله بکثرت

آمده و بحرکت آن شاذ و کمتر براے سند برین چند ابیات حکیم قاآنی فقط انتخاب نمودم مثال سکون

؎ چون عقده دلم نگشاید بملک پارس شد باید کشید رخت سوے کاشغر مرا شد ؎ نام چرا پارس

گر نبود دران دیار شد نے آب و خاک نے شتر و گاو خر مرا شد ؎ ورت هواست که در پارس فتنه بنشیند شد

یکی ز خلق نپوشد آن دو چشم فتان را شد ؎ اے اهل فارس خرده که از فضل روزگار شد آمد بملک پارس

امیر نیز گوارش ؎ تنها نه در فشان گردید در مدح تو قاآنی شد بود خاقانی ایام و خاک پارس شروانش

نے بشارتم رسد از بام و در که قاآنی شد بپا بپوس هلک رو کمن سها پارس و زنگ شد ؎ اگرچه پارس

گلستان خشرت ست و لے نه چو نیست بخت چه شادی دهد گلستانم شد ؎ مرا در املک یزد و پارس

بخشید نه لقب داد و ش لصاحب اختیاری شد مثال حرکت ؎ از دجاته لب جیحون ز طوس تا پارس

ز پارس تا در شوشتی ز رشت تا شستر شد و نیز دانستنی ست که پارس بمعنی سنگ معروف گویند که هندیست

در کتب لغات اثرے از آن یافته نشده و از ایرانیان هم مسموع نشده و در کلام اهل عجم هم بنظر نگذشته

بجز در کتابے قطعه بنام یکے از شعرا سپرده وار آورده بود و دران این دو بیت یافته شد ؎ گویند که آهن

شود از صحبت پارس شد زر این سخنے هست که افتاده در افواه شد پارس نبود و هیچ بجز مردم نجیب شد

آهن نبود و هیچ بجز مرد خسر دخواد شد پرتو عکس و شعاع از بهار نجم و غیره و بمعنی سایه که مشهور است از صحت

دور است چه عکس و شعاع چیزے دیگر ست و سایه شے دیگر پرستار غلام و کنیز از فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع

و هفت قلزم و در سراج اللغات نوشته که اینکه بعض مردم هندوستان مخصوص کنیز دانند خطاست

پرستان بمعنی جاے پریان در کلام فارسیان یافته نشده و نه از ایرانیان وارد هند مسموع شده

کسے نگوید که ستان براے ظرفیت ست در الحاق حاجت سند خیریات ندارد پس پرستان همچون وستان

باشند چه در حذف یاے پری و تبدیل حرکت را از کسر بفتح استعمال فصحا ضرورت یا بجای محققین گویند که

هندیست دارد و بترکیب هندی دبا علان نون آورده نی ست و کسانیکه در نظم اُرد و بخفا آورده اند

لفظ فارسی دانسته باشند پرگار بکاف فارسی نام آلتیست که نقاشان بدان دائره کشند از فرهنگ جهانگیری

وغیره و بعض نوشته که بکاف تازی درست نیست چه معرب فرجار آمده کاف فارسی را بجیم بدل کنند

نه کاف تازی را اما حق اینست که بعد مرور دهور از کاف عجمی بکاف عربی تغیر یافت چنانچه در لهجه حال

فصحای ایران بہ کار بجای تازیست پروردگار بدال ہو توت خداوند تعالی کہ پرورندهٔ ہمہ ست
و بمعنی پرورنده نیز آمده و اظہار حرکت دال غلط محض ست از کشف اللغات وغیره **پلنگ**
درنده ایست دشمن شیر کہ بعربی نمر نامند و آنچه در عرف عوام یعنی یوزکہ بہندی چیتا گویند شهرت دارد
محض غلطست چه پلنگ از قسم شیر نیست از سراج اللغات و خیابان وغیره **پنجاه** بالفتح صد دیست
معروف مستفاد از برہان قاطع و سراج اللغات و ہفت قلزم و بالکسر درست نیست **پنجره** بحرکت جیم
قفس و ہر چیزی کہ مشبک باشد از ہفت قلزم وغیره مولوی جامی گوید ؎ گر در روضات گشتم گستاخ خود
دلم چون پنجره ہمه سوراخ شد و بسکون جیم محاورهٔ ہندیانست **پوشاک** یعنی لباس بعضی اجلهٔ عجم
در فارسیت آن تامل دارد گوییم کہ صاحب بہار عجم نوشته کہ پوشاک چیزہای پوشیدنی ملا طغرا در منشآت
خود استعمال کرده اگر گویی کہ ملا طغرا اکثر الفاظ ہندیہ باستعمال مے آرد گوییم کہ از جماعتی از ایرانیان تحقیق
پیوست کہ در پارسی پوشاک باین معنی مستعمل ست **فصل تای فوقانی** **تارک** بفتح رای مہملہ
فرق و میان سر آدمی و چیزیکه در روز جنگ بر سر نهند از برہان قاطع وغیره نظامی در لیلی مجنون گوید
؎ کو تاج وفا ترا تبارک شد ولدار نوت بود مبارک ملا منیر در مثنوی رفرو ایما گوید ؎ بیا تیغ
جفا بیم نه تبارک دیو و خونریز جانبازان مبارک شد و بضم ثالث درست نیست **تب** یعنی حرارت
و گرمی در فارسی بہای تازیست و آنچه بیای فارسی شهرت دارد محاورهٔ ہندیانست شعرای عجم جابجا
تب را بالب وغیره قافیه کرده اند چنانچه سعدی شیرازی گوید ؎ بر اندیش از افغان و خیزان تب
کہ رنجور داند درازی شب شد در ینجا از عالم تقفیه اسپ و کسپ نیست چه از کتب لغات ہم بہای تازی
مستفاد میشود و نیز از جمعے از ایرانیان تحقیق پیوست کہ بلهجهٔ اہل پارس تب بہای عربی ست **تذکار**
بالفتح ذکر نمودن و بالکسر خطاست چه مصدری کہ بر وزن تفعال آمده مفتوح التا باشد چون تعداد و تکرار
و آنچه تبیان و تلقاء بالکسر آمده شاذ ست فی الرضی قالوا لم یجئ تفعال بکسر التاء الا ستة عشر اسما
اثنان بمعنی المصدر و ہما التبیان و التلقاء **تشنه** بفتح تاست و بالکسر خطاست سعدی شیرازی
گوید ؎ یکے در بیابان سگے تشنه یافت شد برون از رمق در حیاتش نیافت شد درین شعر قافیه بتکلف
نیافت ردیف واقع شده **تعویذ لحد** دانستنی ست کہ چون این تعویذ در کلام پارسیان یافت نمیشود
بعضی اجلهٔ عصر درین ترکیب کہ بطور فارسی ست وارد و گویان آورده اند تامل دارد گوییم کہ رسم ہندست
کہ بر ناف لحد چیزے سازند مانا به تعویذ و ازینجاست کہ او را تعویذ لحد نامند و در پارس اثرے ازان نیست
تا باستعمال چه رسد چون فارسیش نیست ایراد آن ترکیب فارسی مضائقه ندارد و این بحث را در جا

ذکر کنیم ان شاء الله تعالی تفرقه بفتح فوقانی و سکون فا و کسر رای مهمله جدا کردن و بفتح ثالث غلط است
به این مصدر است بر وزن تفعله که بسکون فا و کسر عین باشد تمغا بمعنی حروف بتقدیم میم بر غین در
آخر الف مقصوره و تمغا با الف بها نغلط است توتیا بمعنی سنگ سرمه بهر دو جا تاء فوقانی نوشتن و بطا
طبقه نوشتن درست نیست تیمور بادشاه مشهور صاحب غیاث اللغات و بعضی اجلّهٔ عصر نوشته که این
لفظ ترکی ست و چون در ترکی بعد مکسور یا و بعد مضموم واو نگارند و به تلفظ در نیارند کتابت یا و واو و روا
تلفظ آن غلط است و نیز استشهاد کرده اند بدین رباعی سلطان تیمور که مثل و شاه نبود و شد در هفصد
سی و شه در آمد بوجود شد در هفصد و هفتاد و یکی کرد خروج شد در هشصد و هفت کرد عالم بدرود شد
شعرا که در قافیه مغفور آورده اند از قبیل اشباع یا تصرف شمرده گوییم حق تحقیق بر عکس است اصل نام
آن بادشاه باظهار یا و واو بر وزن ذی نور است قاضی شهاب الدین احمد که معاصر شاه تیمور بود در
تاریخ تیموری که موسوم بعجائب المقدور فی اخبار تیمور است نوشته اسمه تیمور بتاء مکسورة مثناة فوقیة و یاء
ساکنة مثناة تحتیة و واو ساکنة بین میم مضمومة و راء مهملة - هذه طریقة املائه - و فی التعریف زنة بنائه -
تمن کرة لا الفاظ الاعجمیة - اذا تداولها صولجان اللغة العربیة - خرطها فی الدوران على اعتبار اوزانها
و دحرجها بکیف شاء فی میدان لسانها - فقالوا فی هذا تمر تمور و اخری تمر لنگ - پیداست که اصل نام آن
بادشاه تیمور بر وزن ذی نور نگاشته و تمر و غیره از تصرفات انگاشته و نیز ظاهر است که تحقیق چنین
اسم احدی چنانکه مورخ معاصرش داند دیگران چه. سدا گر از پسینیان صد هزار ارباب فرهنگ
هم خلاف صاحب عجائب المقدور نویسند اعتبار را نشاید و آنکه گویند که در ترکی بعد کسره و ضمه یا و واو
غیر ملفوظ باشد قاعده کلیه نیست و در رباعی شاعر تمر بحذف واو از قبیل تصرفات است چنانکه از تحقیق قاضی پیداست
بالجمله شعرا این لفظ را بر اصل خود بقافیه مغفور و امثال آن آورده اند نه اشباع ضمه یا تصرف کرده اند اما ترکیب
انجه تیمور بفتح فوقانی شهرت گرفته اصلی ندارد **فصل تاء مثلثه** - ثمره بعضی نوشته که اسکان
میم جائز نیست چه در اصل بفتحتین است بسکون ثانی نامده گوییم که بقاعده که در خاتمه ذکر کنیم ان شاء الله
اسکان ثانی مضائقه نیست **فصل جیم تازی** - جده بضم اول نام شهریست مشهور بر کناره
بحر که معظمه از صراح و قاموس و منتهی الارب و کشف اللغات و در بعضی لغت بالکسر نوشته بالجمله بمعنی
بالفتح غلط است جراحت بالکسر ریش از صراح و منتخب اللغات و بهار عجم وغیره و بفتح اول خطاست
جرمانه چیزی که از مجرم گیرند مرکب است از جرم و آنه که کلمه نسبت است چون سالانه و ماهانه و بجای آن جریمانه
و جریمانه محض غلط است جریان بفتح جیم روان شدن آب وغیره از بهار عجم و بالکسر خطاست

جزیه بالکسر آنچه از ذمی گیرند از صراح و قاموس و منتخب اللغات و منتهی الارب و تاج اللغات
و موید الفضلا و بالفتح غلطست جلباب بالکسر چادر و قمیص از منتخب اللغات و منتهی الارب وغیره
و بالفتح غلطست جمادی الاولی و الآخره بضم جیم و فتح دال نام دو ماه از صراح و قاموس و منتخب اللغات
و تاج اللغات و منتهی الارب اکثری نوشته اند که بجای الاولی الاول و الآخره الآخر نباید چه در توصیف
جمادی که مونث معنویست با کلمهٔ الاول و الآخر که هر دو مذکرست مطابقت صفت و موصوف در تذکیر
و تانیث نخواهد ماند و نیز گویند که اطلاق کلمهٔ ثانی آنجا باشد که برای آن ثالث نیز باشد پس بجای جمادی الاخره
جمادی الثانیه درست نباشد و نیز بجای جمادی الآخره جمادی الاخری درست ندارند فی المصباح المنیر
و یقال جمادی الآخره لان الاخرے بمعنی الواحدة فتتناول المتقدمة و المتاخرة فیحصل اللبس فقیل الآخرة
فتختص بالمتاخرة گوییم که اگر در عربی درست نباشد گو مباش اما فارسیان لحاظ این قاعده ندارند چنانچه در
اشعار ایشان جمادی الاول و جمادی الثانی و جمادی الاخرے دیده ام و جمادی الاول در نظم هم بنظرم درآمد
بلبل شیراز سراید ع بروز کاف و الف از جمادی الاول ٭ فخر الدین بخاری گوید ع نیمه
از جمادی الاول بود که این نظم گشت مکمل ٭ و درین لفظ تصرف دیگر هم هست که الفش بصورت یاست
و آن بجهت اجتماع ساکنین ساقط افتد آنرا بیا بدل کردند و نیز دانستنی ست که در اشعار عربیه توصیف جمادی
بصفت مذکر جائز داشته اند تا بفارسی چه رسد آمدیم بر بقیه جمادی بفتح جیم چنانکه بر السنه عوام جاری ست از صحت
عاریست جمجمه بضم هر دو جیم کاسهٔ سر از صراح و تاج اللغات و منتخب اللغات و بهار عجم و کشف اللغات
و موید الفضلا وغیره نوشته مگر اینکه مشهورست که جمجمه نام بادشاهی بود غلطست و در قصهٔ جمجمه که با عیسی
علیه السلام متکلم آمده بود و حال او دشنامی و مرگ خود باز نمود مراد از جمجمه کاسهٔ سر باشد جنوب بفتح اول اسم باد
معروف از منتخب اللغات وغیره و بفتحتین خطاست جنیبت بفتح جیم و کسر نون اسپ کوتل از بهار عجم
وغیره و بضم اول و فتح دوم چنانکه شهرت دارد خطاست جواد بتخفیف واو سخی از کشف اللغات
و منتهی الارب و تاج اللغات و جوّاد بتشدید واو غلطست عرفی شیرازی گوید ع زهی جواد
که تا خیر نام جهان بخشش ٭ نشاند گوهر صحت بغرق بیماری ٭ جوراب پاوچهٔ ازکفش و موزه
از بهار عجم وغیره و جرّاب بحذف واو و تشدید را درست نیست جهالت بالفتح نادانستن از تاج اللغات
وغیره و بالکسر خطاست جهد بالفتح کوشش از صراح و منتخب اللغات و منتهی الارب و بهار عجم و بالکسر درست
نظامی در مخزن اسرار گوید ع دست و فا در کمر عهد کن ٭ تا نشوی عهد شکن جهد کن ٭ امیر خسرو در لیلی مجنون
گوید ع صد جهد بسخن چو شکر و شهد ٭ نمود مگر مثنوی جهد ٭ مولوی جامی در یوسف زلیخا گوید ع

ع بشیرینی مکن همچون مگس جهد ، که آخر بند بر پایت نهد شهد ، ناظم هروی در یوسف زلیخا گوید
ع که من کردم درین اندیشه چون جهد ، شدم آن شاه معنی را ولیعهد ، جهل بالفتح نادانستن از
منتخب اللغات و کشف اللغات و تاج اللغات و بالکسر خطاست ملا ہاتفی در لیلی مجنون گوید ع
علم همه پیش علم او جهل ، کار همه پیش کار او سهل ، جهنم بالفتح نون مشدده دوزخ از قاموس و منتهی الارب
و کشف اللغات و تاج اللغات و بضم نون غلطست شیخ شیراز در پندنامه گوید ع سرانجام جاهل جهنم بود
که جاهل نکو عاقبت کم بود ، ناظم هروی در یوسف زلیخا گوید ع لبانش تلخ نوش از بهره شبنم ده
زلال چشمه اش در دو جهنم ده ، جیب بالفتح گریبان و بالکسر خطاست شیخ سعدی شیرازی گوید ع
زنخدان فرو برد چندے بجیب ، که بخشنده روزی فرستد غیب ، شیخ علی حزین گوید ع انا زیر تو
آن نور غیب ، جلوه ابداع برآمد ز جیب ، حکیم قاآنی گوید ع مرد کز عیب خویشتن بخبرست ،
بهتر دیگران شمارد عیب ، جام بیچارگان چرا شکند ، آنکه مینای می نهد در جیب ، آری بمعنی کیسه زیر دامن
بالکسر باشد **فصل جیم فارسی** - چرم بالفتح پوست از موید الفضلا و هفت قلزم وغیره و بالکسر خطاست ،
نظامی گنجوی گوید ع بسا گردن سخت و سخت چرم ، که شد چون دوال کباب تو نرم ، و له که برطاسها
درین خام چرم ، بهر طاسی من شود پشت گرم ، چهل بکسر اول و ثانی عدد معروف و بفتح ثانی چنانکه
شهرت دارد درست نیست حکیم فردوسی در یوسف زلیخا گوید ع وزیران فرزانه پاک دل ،
یمین و یسارش رونده چهل ، ملا ظهوری در ساقی نامه گوید ع بشیران دفتر کشایان دل ، شمارش چهارت
و دلیس چهل ، **فصل حاے حطی** حجله بفتح حا پرده که برائے عروس سازند از صحاح و قاموس و
تاج اللغات و منتهی الارب و بهار عجم و بالضم درست نیست حرج بمعنی تنگی بحاے حطی و فتح راست و با بمعنی
هرنج بهاے هوز و سکون را و بمهمله چون در کلام اکابر نهد آمده اگر متصرف فیه هندیان گوئی سزاست
حرکت بسکون را از تصرفات اکابر ست ملا فوقی یزدی ع زبس نوش حرکت و شیرین ادا بود ، اگر
سیداو تیزی خوشنما بود ، امیر خسرو ع لاجرم لبها ز حرکتهای شیرین پر شده ست ، از اصل الاصول
خان آرزو و ابطال ضرورت بهار حقارت بالفتح خواری از منتخب اللغات وغیره و بالکسر خطاست
حلام و حلان بره و بزغاله از صحاح جوهری وغیره و حلوان محاوره هندی ست نه عربی و فارسی
حماقت بالفتح نادان شدن از منتخب اللغات وغیره و بالکسر خطاست حمل بفتح اول و سکون ثانی
بار شکم از صراح و کشف اللغات و موید الفضلا و تاج اللغات و منتهی الارب و بحرکت ثانی محاوره هندیا
حوالیه مرکب از حوالی که بفتح لام ست و از ضمیر غائب ملایان مکتب که درین شعر سعدی شیرازی

؎ نظوبی لبا بکیت عتیق ؎ حوالیه من کل فج عمیق ؎ حوالیه را بکسر لام خوانند محض غلط کنند
فی الصحاح یقال قعدوا حوله وحواله وحولیه وحوالیه ولا تقل حوالیه بکسر اللام فقط خالے بمعنی
خالو یا برادر مادر را گویند و بمعنی شوهر خاله که در هند شهرت دارد خلاف محاوره فارسیان است از بهار الفقر
وغیره خجالت بالفتح شرم وحیا از بهار عجم و بالکسر خطاست خجسته بضم اول وفتح ثانی مبارک
از فرهنگ جهانگیری وغیره و بکسر جیم خطاست در کلام اساتذه قافیه خجسته با شکسته وغیره بسیار
آمده نظامی در لیلی مجنون گوید ؎ تسبیح از گل سرخ دسته میکرد ؎ روزم به نفس خجسته میکرد
جامی گوید ؎ زنگین کاروانے رخت بسته ؎ بزم مصر با بخت خجسته ؎ خدیجه بر وزن نتیجه بفتح اول
وکسر ثانی نام یکے از ازواج مطهرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم از منتهی الارب وغیره و بضم اول وفتح
ثانی چنانکه عوام گویند محض غلط است خدیو بکسرتین بادشاه و بزرگ از کشف اللغات و فرهنگ جهانگیری
و برهان قاطع و بفتح خا محاوره نادانان افغانست خرج بیرون شدن ضد دخل بجیم تازیست چه لفظ عربیست
ودر عربی جیم فارسی نیامده واز ایرانیان تحقیق پیوست که بلهجه پارسیان هم بجیم تازیست نه عجمی واساتذه
عجم با لفظ دخل وامثال آن بسیار استعمال کرده اند نظامی در شیرین خسرو گوید ؎ چو نتوان راستی را
درج کردن ؎ دروغے را چه باید خرج کردن ؎ سعدی شیرازی گوید ؎ شنیدم صوفیه از بون کرد
ولی خرج ؎ دو دینار بر هر دو آن کرد خرج ؎ جامی گوید ؎ به نقدے کز نشان خرج سازم ؎ ز حکمت تازه
گنجے درج سازم ؎ آرے خرچ بجیم فارسی از عالم تصرفات اهل هند یافت خرد کوچک ضد بزرگ صحیح
بے واو است از فرهنگ جهانگیری و بهار عجم خرسند شادمان صحیح بے واو است خرم شادمان بدون
واو نوشتنی ست خروش بضمتین بانگ و فریاد از کشف اللغات و فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع
و بهار عجم و بفتح اول درست نیست خزان بالفتح نام فصلے ست از فصول اربعه از کشف اللغات و موید الفضلا
و فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع و بهار عجم و هفت قلزم و بالکسر خطاست خزانه بالکسر گنجینه و بالفتح
غلط است کذا فی الصراح والقاموس خزف سفال ملایم آن نبایے هوز ست و بذال نخد چنانکه اکثر
نجیزان نویسند غلط ست خساره بالفتح زیان از صراح ومنتخب و بالکسر درست نیست خسرو بفتح بامیم
نام پادشاهی از پادشاهان کیان پسر سیاوش بن کاوس که او را کیخسرو نامند ونیز نام پرویز بن هرمز عاشق
شیرین معشوقه صاحب شوکت را هم گویند از برهان قاطع و هفت قلزم فردوسی گوید ؎ بدو گفت
اے گیو خسرو منم ؎ جهان را یکے فرده نو منم ؎ نظامی گوید ؎ فرازوے که مارا داد خسرو ؎ شیکے سر دارد
آن شیر پرچم ؎ جامی گوید ؎ کهن شد قصه شیرین و خسرو ؎ بشیرینی نشانم خسرو نو ؎ تا قدما شیرازی گوید

ست تو هم ساقی ز عکس چهر خسرو ده لگن در ساغر بیجاده پر تو ده خضر بالکسر و بفتح اول و کسر ثانی
نام بزرگے معروف از صحاح جوهری وغیره و بکسر اول و فتح ثانی از تصرفات اساتذه دانایان عجم ست
قاآنی گوید بیت صد مرتبه گرد و تیر از زهر هلاهل ده گر زانکه فتد عکس تو در آب خضر ره ولهٔ مرا که همت
خضر ست و چون تو خضر رسے ده بکوشم از دل و جان تا بنوشم آب خضر ده هم او در قصیده دیگر گوید
بیت بچشم آب ز دست مصطفےٰ ز چشمه نوش ده چنانکه سوخت چو آتش ز رشک آب خضر ده عبارت فیه
بر فتح ما قبل، و بیست چون اثر و شجر و نظر و امثال آن و شعرائے اسند هم خضر را با سفر وغیره جا با آورده اند
وار بچه بعض اجله عصر بفتح ثانی درست نداشته اعتبار را نشاید و اینکه نگاشته که در کلام شعرائے
پارس بسکون ثانی ست یا بکسر آن و بفتح که بطریق شذوذ آمده از قبیل تعقیه غزل با گل ست گویم
که اختلاف توجیه از عیوب ست قدما بعض جا ارتکاب کرده اند اما متاخرین بوجهے جائز ندارند تا بحکیم
قاآنی که از فصحاے متاخر ست چه رسد بالجمله خضر بفتح ضاد از عالم تصرفات اکابر ست نه از قبیل ارتکاب
اقبح عیوب خلوت بالفتح تنهائی از صراح و تاج اللغات و منتهی الارب و کشف اللغات و بهار عجم و بکسر
خطا ست خلعت بالکسر جامه دوخته که کسے را پوشانند از قاموس و منتخب اللغات و تاج اللغات
و منتهی الارب و بهار عجم و بالفتح درست نیست خمّار بالفتح و تشدید میم میفروش ست از منتهی الارب وغیره
و بالضم خطا ست خمی بالفتح اول و کسر ثانی کلمه تحسین از بهار عجم وغیره و بکسر اول چنانکه شهرت دارد
درست نیست خیمه بالفتح خانه معروف از منتخب اللغات و تاج اللغات و منتهی الارب و کشف اللغات
و بهار عجم و بالکسر خطا ست فصل دال مهمله. در بار بعض مولفین نوشته که دربار بمعنی مجلس سلاطین
و امرا مصطلح هندیان ست نه فارسیان یا رب کسی که هندی نژاد باشد و صحبت اهل زبان هم نه دریافته
و نه سیر کلام اساتذه کرده چگونه روا باشد که در لفظے حکم عدم فارسیت کند و بر دیگران خنده زند سخن کوتاه
این لفظ بدین معنی در فارس شائع ست چنانچه لسان الملک میرزا محمد تقی سپهر در ناسخ التواریخ نوشته که
این قصه را نیز در حضرت مهد علیا و امراے دربار معروض داشت درعه بمعنی گز خلاف محاوره فارسیان ست
بجا نیست ذراع استعمال کردنی ست دُز و بضمتین معروف از کشف اللغات و مؤید الفضلا و فرهنگ جهانگیری
و برهان قاطع و بهار عجم و بفتح دال خطا ست دریغ بکسرتین افسوس و بفتح اول خطا ست دکان
در مؤید الفضلا نوشته که بواو خطا ست و در بهار عجم آورده که تلفظ و کتابت آن بواو بعد الدال غلط فاحش
بود در خیابان ست که لفظ دکان به تشدید کاف معروف و به تخفیف استعمال فارسیان ست و اینکه اکثر
مردم هندوستان دوکان بواو خوانند و نویسند غلط محض ست دوات بر وزن نبات ظرفیکه در ان

سیاهی کنند از بهار عجم وغیره و دواوات بزیادت الف بعد دال غلط است اهلی شیرازی در مثنوی سحر حلال
گوید ؎ چون نشد از تجربه حاصل دوات ٭ از مژه کلک کن و از دل دوات ٭ جامی گوید ؎
ز سر حرفی هر یکی بوده دواتی ٭ نوشتی از غمش خط نجاتی ٭ ملا هاتفی در لیلی مجنون گوید ؎ پیچید بسان نامه
بر خویش ٭ بنهاد دوات و خامه در پیش ٭ قاآنی در شاهنامه گوید ؎ نی کلک من دُرفشان از دوات
نبود ار خضرست و آب حیات ٭ کلیم گوید ؎ ز شوق شاه پرستی همیشه همچو دوات ٭ براه عالم بالاست
چشم حیرت من ٭ غنیمت گوید ؎ قلم نوشت جز بیتابی دل نه دواتم بود ٭ حلق مرغ بسمل خ دوچار
ناله ملاقات شدن بضم اول و خفای ثانی بر وزن خمار از برهان قاطع وغیره و با ظهار واو خطاست حکیم قاآنی گوید
؎ چنانکه من ز تیغ ماه خود شام هر شب نصیب بلا گرم عشق او دوچار کنند ٭ دُهل بضم اول و ثانی
سازیست معروف که در هندی ڈھول گویند از کشف اللغات و فرهنگ رشیدی و بهار عجم و بفتح ثانی خطا
نظامی گوید ؎ صبا بکبلان درید دهل ٭ ز نامحرمان ده پوشیده گل ٭ سعدی گوید ؎ تغلب کنند
سیری بوی گل ٭ فرو ماند آواز چنگ از دهل ٭ ملا هاتفی در ظفرنامه گوید ؎ دهل زن فراموش کرد
از دهل ٭ بگردن دو دستش بگردید غل ٭ حزین گوید ؎ ز افسون چرخ درید دهل ٭ چرا ای تهی مغز
خندی چو گل ٭ فصل ذال معجمه . ذکا بالفتح زیرک شدن و تیزی طبع از منتخب اللغات و منتهی الارب
و سوید لفظ ما و با معنی بضم خطاست ٭ ذوالفقار بفتح فا نام شمشیر امیر المومنین علی رضی الله عنه ٭ خان آرزو
در خیابان نوشته و اینکه بکسر فا شهرت دارد خطاست انتهی عامه اعتقاد دارند که دو سر داشت و این
خلاف واقع ست اما شعرا بر قول عامه عمل کنند و دو سر بندند میرزا صائبا گوید ؎ ما را خیال جنگ دو سر
کار زار نیست ٭ ورنه دل دو نیم کم از ذوالفقار نیست ٭ فصل رای مهمله . راشی رشوت دهنده
و رشوت ستاننده را مرتشی نامند و راشی بمعنی رشوت ستاننده غلط است رجا بالفتح امیدوار شدن
از تاج اللغات و منتخب اللغات و کشف اللغات و بالکسر خطاست رستم صاحب مخزن الفوائد نوشته
رستم که برای معلوم شهرت دارد غلط است صحیح برای مفتوح ست وجه تسمیه اش اینکه مادرش را که دختر
مهراب کابلی بود رودابه نام داشت وقت زادن نهایت بشدت درد زه جان بلب بود چون بار نهاد
بی اختیار از زبانش برآمد که رستم ای ما شدم همون لقبش گردید لیکن بدانکه چون این وجه تسمیه
وجیه نمی باید بعضی این لفظ را بضم اول غلط پندارند و نه دانند که اشباع آن بواو چنانکه در کلام قدما واقع
شده صریح دال ست بر ضمه آن حکیم خاقانی گوید ؎ قاتل خاک کیست خبر پسر آبتین ٭ گچه سیمرغ
کیست جز پدر رودستم ٭ فرهنگ نگاران هم بضم اول آورده اند و صاحب بهار عجم رودستم بواو بعد الرا ا

مشبع رستم نوشته رعایا بالفتح جمع رعیت و بالکسر خطاست رعیت بفتح اول وکسر ثانی از قاموس
ومنتهی الارب وغیره وبفتح عین خطاست رفاقت بالفتح همراهی کردن از منتخب اللغات وغیره
وبالکسر خطاست رفعت بالکسر بلندی قدر ومرتبه از قاموس ومنتخب اللغات ومنتهی الارب وبالفتح
خطاست رقابت بالفتح نگهبانی از منتخب اللغات وغیره وبالکسر خطاست رمل بفتح اول وسکون ثانی
نام علمی ست از منتخب اللغات وغیره شفیعای اثر شیرازی گوید ؎ توانی در دل من کرد تخمین دوام هجر از
تعلیم رمل بشناسی اگر ریگ بیابان را ۵ وبحرکت ثانی درست نیست وآنچه از منتهی الارب بالتحریک
مستفاد میشود زلت قلم جامع ست رنگرز صباغ در سراج اللغات نوشته که رنگریز بزیادت تحتانی بیجا
رنگرز غلط ست روغن زرد از اهل زبان بتحقیق پیوست که روغن زرد بجای روغن گاؤ وغیره محاوره
فارسیان نیست رها بالفتح خلاص وبالکسر درست نباشد رهن بالفتح گرو داشتن از منتخب اللغات وغیره
وبالکسر خطاست فصل زای معجمه زجر بالفتح بازداشتن ونهی کردن از صراح ومنتخب اللغات
وکشف اللغات وتاج اللغات وبهار عجم وبالکسر خطاست سعدی گوید ؎ به تشنیع ودشنام وآشوب وزجر
سپید از سیه فرق کردم چو فجر ۵ زردشت بالفتح وضم دال مهمله نام شخصی که دعوی نبوت کرده ودین
آتش پرستی را رواج داده ۵ گاهی دال را بتای فوقانی بدل کرده زرتشت نامند از برهان قاطع
وهفت قلزم ۵ بفتح دال غلط ست فردوسی طوسی راست ؎ همی خواند آن زند زردشت را ۵ بیزدان
نگوی آورد پشت را ۵ مولانا روم فرماید ؎ هر کرا آتش پناه و پشت شد ۵ هم مجوسی گشت وهم زردشت شد
نظامی گوید ؎ فریب بت پرستان بشکن از مشت ۵ فسون خوانی مکن چون زند زرتشت ۵ هم او
گوید ؎ چو بشکست بر همه بد پشت را ۵ بر انداخت آیین زرتشت را ۵ جامی در سلسلة الذهب گوید
؎ بود با همه سالها هم پشت ۵ تا برافروزد آتش زردشت ۵ زره بکسر یین جامه باشد که از حلقهای
آهنین سازند وروز جنگ پوشند از کشف اللغات ومؤید الفضلا وفرهنگ جهانگیری وبرهان قاطع
وسراج اللغات وبهار عجم ونفائس اللغات وبفتح ثانی چنانکه شهرت دارد خطاست یعنی نیاحی گوید
؎ در معرکه که جلوه ده شد ۵ جوشن ز خدنگ افسرده شد ۵ زله بالفتح پس خورده از فرهنگ جهانگیری
وبهار عجم وبالضم خطاست زیادتی ۔ در غیاث اللغات نوشته که بیای تحتانی زائده محاوره عوام ست گویم
که در کلام فصحا جا نادر آخر مصادر عربیه زیادت تحتانی ست واینهم از آن قبیل ست میرزا صائبا گوید ؎
برجسم آن قدر که فزودیم همچو شمع ۵ شد مایه زیادتی اشک داد ماه ۵ وله بر خاک غنی نا همه دم [illegible]
اگر زیادتی هست حسرتی چند ست ۵ فصل سین مهمله ـ سائش بر وزن آتش [illegible]

خادم اسپان که در فارسی آنرا مهتر نامند از کشف اللغات وغیره مولوی روم گوید ؎ سائیسی گردی
در آخر آن غلام ؎ لیک سلطان سلاطین بود نام ؎ وصاحب بهار عجم در سند این شعر آورده جمال الدین
سلمان ؎ ای سئیس مرکبانت سائس نجم ... اق ؎ وی غلام آستانت خسرو زرین مجن ؎
وسائیس در کلام اساتذه یافته نشد بلکه اکثر محققین تخطیه این هم کرده اند مدانم که عبدالواسع هانسوی
از کجا سائیس را مشتق سائس نوشت **سباق** بالکسر و یا بگیر پیشی کردن از منتخب اللغات وغیره
و بالفتح درست نیست **سپردن** بکسر سین و بضم آن و بفتح مسموع نیست **سبک** بفتح اول و ضم
دوم ضد گران از برهان قاطع و سراج اللغات و بهار عجم و بفتحتین درست نیست **ستور** بضم اول
و ثانی جانور چهار پایه خصوصاً اسپ و شتر و خر از کشف اللغات و فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع
و هفت قلزم و بکسر سین و فتح فوقانی خطاست چنانچه خان آرزو در سراج اللغات نوشته که اینکه
بعضے ستور بفتح تا خوانند غلط محض است **ستو** ده بضم اول و ثانی عاجز شده و تنگ آمده از کشف اللغات
و فرهنگ جهانگیری و سراج اللغات و هفت قلزم و بکسر اول و ضم ثانی خطاست **سجاف**
بالکسر بر وزن غلاف بدون نون آنچه بر اطراف جامها دوزند مولوی روم گوید ؎ در حیا پنهان
شدم همچون سجاف ؎ ناگهان بجهم ز زیر این لحاف ؎ و سنجاف بنون لهجه اردو گویان ست نه محاوره
فارسیان و از اینجاست که محققین تغلیط سنجاف مع النون کرده اند **سدره** بالکسر درخت کنار
سدرة المنتهی درخت کنار است بر آسمان هفتم از قاموس و تاج اللغات و منتخب اللغات و منتهی الارب
و کشف اللغات و بهار عجم و بالفتح غلط است **سراب** بالفتح بر وزن خراب ریگ بیابان که در تابش
مهر و ماه بسان آب نماید از کشف اللغات و برهان قاطع و سراج اللغات و هفت قلزم و بالضم خطاست
**سرکار** لفظیست معروف تغلیطی شیخ علی حزین نوشته نثر دراکثر سرکار ملازم شده و داخل جماعت شدند
و هم اور تمرد و نثر برای رئیس قاتلان آن دو نفر خلعتے از سرکار محمد شاه معین شده بود که ارسال کردو
و ناخدای شیرازی در مثنوی انیس العارفین این نثر نگاشته در مدح سرکار عظمت مدار نواب
گردون وقار نواب احسن اللہ خان بهادر گوید بیت کسی که با معنی لفظ هندی انگاشته و شعرائے هند که
بترکیب فارسی آورده اند آنرا از قبیل خطا پنداشته همانا بر کلام اساتذه و سفرنامه ها و تذکره هاے
اهل زبان نظرے ندارد و با وصف قلت تتبع دیگران را از مخطیان پندارد **سرود** بضمتین نوشته که
پیغام آورد عموماً و جبرئیل علیه السلام را نامند خصوصاً از کشف اللغات و فرهنگ جهانگیری
و برهان قاطع و هفت قلزم و بفتح اول درست نیست **سفینه** بفتح اول و کسر ثانی و بضم اول

خطاست سلاح بالکسر آلهٔ حرب از صراح و تاج اللغات و منتخب اللغات و منتهی الارب
و بهار عجم و بالضم معنی ندارد بالفتح خطاست سلک بعض اجلهٔ عصر نوشته که سلک بمعنی رشته است
و بمعنی سدل که بهندی لڑی نامند درست ندارد گویم تراری سمی نیفتیش رشته باشد فی الصحاح السلک
الخیط مادام فیه الخرز و الا فهو سلک اما مجازاً بمعنی سدل هم گرفته اند قاآنی گوید گو هر نظم دل آرا بیا
ز قاآنی شد استی گرچه بسلک گهر آمیخته اند و له رخت ظفر اینجاست که بخت تو نهد تخت ملک سلک گهر
اینجاست که کلک تو نهد گام سمت بالفتح راه راست و روش نیکو و جانب از تاج اللغات
و منتخب اللغات و منتهی الارب و بالکسر خطاست سموم بفتح اول باد گرم از صراح و تاج اللغات و منتخب اللغات
و منتهی الارب و کشف اللغات و بهار عجم و بالضم آن خطاست سن بالفتح بجای سنه بمعنی سال با وجود تفحص
در کلام فارسیان یافته نشد و نه از ایرانیان وارد هند مسموع شده آری صاحب بهار عجم ازین شعر
واله هروی استناد کرده توقعت تو درین سن بکام خواهش باشد دعای آنکه شوی پیر نا مراد
بر آید اما چون نیک بنگرند درین جا سن بالکسر بمعنی عمر باشد و کس را نرسید که سن را مخفف سنه گوید
چه درین باب استعمال فصحا ضرور است گو تا هی سخن در صحت سن بالفتح تامل است سوگ
بیخبران دانند که این لفظ هندیست قاآنی گوید آفتاب خاوری چون تو عروس سوگوار
بر سر از گردون مندش نیلگون معجر گرفت شه سه بالکسر و خفای ها عدد معروف از بهار عجم وغیره
حکیم فردوسی در یوسف زلیخا گوید شنیدم ز گوینده دلفروز که یوسف بچاه اندرون بد سه روز
خاقانی گوید بعد از سه نتیجه زاد انسان شد بعد از سه کتب رسید فرقان جامی در لیلی مجنون گوید
چون ... دو سه روز جستجو کرد وز هر طرفی سراغ او کرد و جائیکه اینها در تقطیع محسوب شود با شباع سین
باید خواند باظهار ها چنانکه درین شعر بدر چاچی دایهٔ مهر را بهر بلوغ سه پرد خوابگاه چار زن
در زیر این نه شوهر است و آنانکه از تحقیق بهره ندارند در امثال شعر بدر چاچی سه را باظهار ها خوانند و فرمایند
که بخبر که ... در همه جا ما قبل هاء مختفی مفتوح باشد پس در کلمهٔ سه ما قبل ها را مکسور خواندن و بازها مختفی گفتن
یعنی چه ... دانند که این سهو القلم عبد الواسع هانسویست دیدنی است که شمس قیس خوارزمی در معیار العجم سه و چار
را ازین قاعده استثنا کرده سهولت بفتحتین آسانی از صحاح وغیره و بفتح اول با سهولت بزیادت تحتانی
خطاست سهی بفتح اول و کسر دوم راست از فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع و سراج اللغات و بحر عجم
خطاست فصل شین معجمه شارک بفتح را مهمله پرنده ایست که مانند طوطی سخن گوید و آنرا در هندوستان
مینا نامند و بضم را ناسگ شهرت دارد خطاست سنیگر گوید سخن چون بهر کنم از وصف شارک ... درین

سخن سنجی مبارک ع شائق فی الصراح الشائق هو المشوق و العاشق و از نجاست که اکثر
ارباب علم در شائق بمعنی شوق دارنده تامل دارند و بعض احبه معاصرم نوشته که شائق عاشق را نتوان گفت
پس از کتب لغات و کلام اساتذه پارس جواز اطلاق شائق بر عاشق مستفاد میشود گوییم که در منتهی الارب
ترجمه شائق آرزومند هم نوشته اگر خلاف لغات دیگر باشد گو باش اما در استعمال فارسیان شکے نیست شیخ
علی حزین نوشته کمتر اگر چه خود میگفت اما بصحبت آن نجابت شائق هم پایه خاقانی حکیم قاآنی گوید
ع شاه پرستم نه مال و جاه پرستم ع عاشق گنجینام نه شائق اندوز ع وله شائق فردوس نیست عاشق یزدان
مائل اقمار نیست مائل افسر ع وله سطح دگر ادر آستانه شائق خدمت ع گدای حضرت اعلا ستاره
عاشق فرمان ع شجاعت بالفتح دلیری از منتهی الارب وغیره و بالضم چنانکه شهرت دارد خطاست
شرف نخجتین بزرگی بامعنی بسکون ثانی چنانکه مشهور شد خطاست حافظ شیراز فرماید ع طالع اگر
مدد کند دامنش آورم بکف ع گر بکشم زهے طرب ور بکشد زهے شرف ع شست بالفتح بروزن دست
قلابی باشد که بدان ماهی گیرند از کشف اللغات و فرهنگ جهانگیری و فرهنگ رشیدی و برهان قاطع
و سراج اللغات و بهار عجم و نفائس اللغات و هفت قلزم و بالکسر خطاست نظامی در شیرین خسرو گوید ع
ز آب ار گیسوان انداخته شست ع نه ماهی بلکه ماه آورده در دست ع شطرنج بازی ست معروف و
دانستنی ست که فارسیان این لفظ را بفتح شین خوانند کما فی موید الفضلا و در عربی بالکسر صاحب صراح
و قاموس و تاج اللغات و دیگر اهل لغات عربیه قافیه در قافیه تخطیه فتح شین کرده اند اما بعض بالفتح هم جائز
داشته اند شفا بالکسر صحت از منتخب اللغات وغیره و بالفتح بمعنی کنار خطاست شفقت بسکون ثانی مستعمل فارسیان
سعدی گوید ع ظلم را آورد و فریاد خوانده کرحمت بافتاد و شفقت نماند شکوه در اصل شکوے بروزن
دعوی بود فارسیان الف را بها بدل کردند و آنچه صاحب غیاث اللغات نوشته که شکوه بها نوشتن خطاست
اعتبار را نشاید شریف طهرانی گوید ع دل عبث لب بشکوه وا نکند ع شیشه تا نشکند صدا نکند ع
وصف مشهدی گوید ع دلم ز داغ تو میسوزد از که شکوه کنم ع بخانه آتشم از شمع محفل افتاده است ع شفائی
اصفهانی گوید ع یک لحظه سپرداخت مرا او در محشر ع این شکوه جانسوز بمحشر در گر افتاد ع قائم دیوانه گوید
ع لب خموش و شکوه در دل چاره ما کردنی ست ع مانده در منزل کلید و قفل در وا کردنی ست ع ملک قمی
گوید ع صد ستم دیدی ملک یکبار سر کن شکوه ع نیستی شرمنده لطفے زبانت لال چیست ع سلیم گوید ع
از یار مصلحت نیست آهنگ شکوه کردن ع چون دف بحلقه ما دیوار گوش دارد ع ظهوری گوید ع ز تحمل
چشم و بینه مطر شد دل ع شکوه بے جگر باد صبا خواهم نوشت ع عرفی گوید ع چون زخم تازه دخت

از خون لبالبم ٭ اے وائے گر بگو و نشود آشنا لبم ٭ شمشیر بمعنی آلہ معروف نوشتہ که شمشیر بیاے مجہول ست و این شعر سعدی در سند آورده ؎ چون شاه بحیرو بکیف اندر شمشیر از بیم بیفگند ز کفها شمشیر ٭ وآنچه شعراے هند تقفیه شمشیر باتیر و زنجیر کرده اند از قبیل عیوب پنداشته گویم آرے در اصل بیاے مجهول ست چه مرکب ست از شم و شیر چنانکه فرهنگ نگاران نگاشته اند اما چون در لهجهٔ ایرانیان بیاے معروف تغیر یافت جا ها شمشیر باتیر وغیره آمده جلال اسیر ؎ هتم را زک عالم کمتر از تسخیر نیست ٭ عشق بے طالع کم از اقبال عالمگیر نیست ٭ کعبه هم گردیده ام نیخواهم از سر طے کنم ٭ راه صحرائے که کمتر از دم شمشیر نیست ٭ قائم دیوانه ؎ عشق در ویرانی دل تا سر تعمیر داشت ٭ خانهٔ ما عنکبوت از جوهر شمشیر داشت ٭ کلیم ؎ محقق کمی از چاره و تدبیر ندارد ٭ درگرمی تب سرا فجه تاثیر ندارد ٭ ایمن ترم از چشم تو تا ریخته مژگان ٭ من بندهٔ آن ترک که شمشیر ندارد ٭ میرزا صائب ؎ سهل شمرد همت پیران باتدبیر را ٭ کز کمان حلقه پیر پرواز باشد تیر را عقل کامل میشود از گرم و سرد روزگار ٭ آب داد سنگ صاحب جوهر شمشیر را ٭ حزین ؎ سیه چشمے دلم را از پے تسخیر مے آید ٭ غزالے در هواے صید این نخچیر مے آید ٭ خضر را چشمهٔ سار زندگانی باد ارزانی ٭ مرا آب حیات از جوهر شمشیر مے آید ٭ و در اردو گویان از میر و سودا و ناسخ و آتش تا تسلیم و داغ و شمشاد کسے نیست که شمشیر را باتیر وغیره نیاورده اگر گوئی که اردو گویان از تقفیه مجهول و معروف اجتناب دارند استعمالش یعنی چه گویم که چون در لهجهٔ فصحاے هند هم بیاے معروف ست در تقفیه آن باز نجیر وغیره مضائقه ندارند شمه بفتح اول و تشدید میم مفتوحه بوی اندک از منتخب اللغات وغیره و بمعنی اندکے مجاز ست کما فی بهار عجم وآنچه در عرف عوام بالکسر شهرت دارد خطاست شنبه بکسر باے موحده ظهور نام روز اول هفته از فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع و سراج اللغات و هفت قلزم و حرکات اخواتش هم همین نهج باشد نظامی در هفت پیکر گوید ؎ از دگر روز هفته آن به بود ٭ تا ف هفته مگر سه شنبه بود ٭ ظهوری در ساقی نامه گوید ؎ ز عهد جم ایام رندان به ست ٭ که سال و مه و هفته پر شنبه ست ٭ نیز در مثنوی رمز و ایما گوید ؎ بو د کیفیتش عجب که و مه ٭ شب جمعه شود و ز و صبح شنبه و تحفاے ها محاوره هند یا نست شنیدن بفتح اول سخن را گوش کردن و بوئیدن از موئید الفضلا و برهان قاطع و هفت قلزم و بضم شین چنانکه شهرت دارد غلط ست و نیز دانستنی ست آنانکه از معنی ثانی خبر ندارند اندرین شعر سعدی شیرازی ؎ ز مصرش بوے پیراهن شنیدی ٭ چرا در چاه کنعانش ندیدی بجاے شنیدی شمیدی بالسیم خوانند و نداننده که شمیدن بمعنی در هم شدن ست و بمعنی بو کردن اکثر درست

ندارند امادرین باب حق آنست آنچه خان آرزو در رسالهٔ زوائد الفوائد نوشته که بمعنی پوشیدن ماخوذ
از شم که لفظ عربی ست از عالم طلبیدن و فهمیدن درست توان شد لاکن در کلام فصحا سند آن دیده نشد
شهاب بالکسر نام کوکبے که بسان شعلهٔ بر فلک دیده شود از مؤید الفضلا وغیره و بالفتح بمعنی خطاست
فصل صاد مهمله - صعوبت بضمتین دشواری از منتخب اللغات وغیره و بالفتح درست نیست
صف بمعنی بوریا هندیست نه عربی و فارسی کسانیکه صف ماتم بمعنی بوریاے ماتم آورده اند خطا کرده اند
آرے ترکیب صف ماتم بمعنی قطار ماتم مضائقه ندارد صوب بالفتح طرف و جانب و بالضم خطاست
فصل ضاد معجمه - ضحاک بفتح اول و تشدید ثانی نام بادشاهے معروف از قاموس و منتخب اللغات
و کشف اللغات و مؤید الفضلا و بالضم خطاست فصل طاے مهمله طرفة العین بالفتح یکبار بر هم زدن
چشم و بضم اول چنانکه بر السنه جاریست از صحت عاریست چه مرکب ست از طرفه که بالفتح ست بمعنی یکبار
چشم بر هم زدن و کلمه عین فی منتهی الارب طرفه بالفتح یکبار جنبانیدن پلک چشم را یقال هو اسرع من
طرفة عین طمانینت بالضم و کسر نون اول و سکون تحتانی و فتح نون ثانی آرام از منتخب اللغات وغیره
و بالفتح یا بحذف نون ثانی خطاست و عجب ست از صاحب غیاث اللغات که معنی عبارت صراح نفهمیده
و از ان کتاب حکم جواز حذف احدی النونین بر آورده ماده قضیه اینکه صاحب صراح نوشته طمینة
تصغیر طمانینة بحذف احدی النونین لانهما زائدة پر ظاهرست که حکم حذف احدی النونین در مصغر ست
نه در نفس مکبر فصل ظاے معجمه - ظلمات بسکون لام از تصرفات اساتذه است و کسیکه
تخطیه اش کرده از تحقیقات نصیبے ندارد عرفی گوید ع ازین زندان ظلمانے برون آ و در آ اے غافل
که انوار صفا در محفل روحانیان بینی ؛ فصل عین مهمله - عادی بمعنی عادت گیرنده خطاست
بیخبران دانند که صیغهٔ اسم فاعل ست از عادت و نفهمند که کجا عادت و کجا عادی آن اجوف ست
واین ناقص عاشورا در آخر الف روز دهم محرم الحرام و عاشوره بجاے الف هاے مختفی نوشتن غلط است
آرے عاشور بحذف الف هم آمده و نیز دانستنی ست که عشره بجاے عاشورا اصلے ندارد و چه ممنوع ده روز
عشره گویند عام ازینکه عشرهٔ رمضان باشد یا محرم وغیره عبا بالفتح نام پوششے معروف از منتخب اللغات
و کشف اللغات و بهار عجم و بالکسر خطاست عجز بالفتح ناتوانی از منتخب اللغات و کشف اللغات و مؤید الفضلا
و بهار عجم وغیره و با معنی بالکسر غلطست و آنچه صاحب غیاث اللغات بمعنی بالفتح و بالکسر هر دو طور
نوشته خطا کرده عدو بالفتح دشمن از تاج اللغات و منتخب اللغات و منتهی الارب و کشف اللغات
و بالضم خطاست عذار بالکسر رخساره از منتهی الارب و بهار عجم و ابطال ضرورت و بالضم خطاست

عرصه بمعنی میدان شائع ست شیخ شیراز گوید ؎ یکے دیدم از عرصهٔ رودبار * که پیش آمدم
بر پلنگے سوار ؛ و بمعنی مدت گویند که در کلام فارسیان نامده اما شیخ علی حزین در ترجمهٔ حکیم شاه معصوم
نوشته که گاہے در عرصهٔ ماہے یک دو بیت از دشت خیالش بصفحهٔ اظهار
جلوه میگشت. لکن ممکن که بجاے عرض کاتبان عرصه تصحیف کرده باشند واللہ اعلم بالصواب
عروس بالفتح دختر و پسر نوکتخدا از صراح و منتهی الارب و بهار عجم و در خیابان نوشته که این لفظ
بضم اول شهرت دارد و غلط ست انتهٰی و آنچه عروس را مختص بدختر دانند اعتبارے ندارد فی الصحاح
العروس نعت یستوی فیه الرجل و المراة عروض بالفتح نام علمی ست که میزان شعر باشد از منتخب اللغات
وغیره و بضم عین که شهرت دارد غلط ست عشرت بالکسر خوش زندگانی کردن از منتخب اللغات
و منتهی الارب و بهار عجم و بالفتح خطاست عُشر عشیر بضم عین اول و ہم حصه و بالفتح غلط محض ست چه این
مرکب ست از عُشر بمعنے ده یک که بالضم باشد و کلمه عشیر که حصهٔ دہم را نامند عصمت بالکسر نگاہداشتن
خود را از گناه از صراح و قاموس و تاج اللغات و منتخب اللغات و منتهی الارب و بالفتح خطاست عضو
بالضم و الکسر اندام از قاموس و تاج اللغات و منتخب اللغات و منتهی الارب و بهار عجم و بالفتح خطاست
عطش بفتحتین تشنگی از قاموس و تاج اللغات و منتهی الارب و کشف اللغات و بهار عجم و بسکون
ثانی خطاست فیضی فیاضی گوید ؎ عاشق عطشے که شعله کش یافت * معشوق بدل ہمان عطش یافت
عظمت بمعنی اجلبه عصر بسکون ثانی معتبر ندارد و مرزا جلال اسیر گوید ؎ شبها که در سر گلزار ماہتاب
مے افگنی کلاه ز عظمت بر آسمان * عمان بالضم شهریست بمین کنار بحر اعظم از منتهی الارب وغیره
و بالفتح درست نیست عندلیب بالفتح بلبل از منتخب اللغات و تاج اللغات و موید الفضلا
و کسانیکه بالکسر خوانند غلط کنند و نیز بیاے فارسی نوشتن و خواندن خطاست چه این لفظ عربی ست و در
عربی یاے عجمی نیامده و شعرا ہم بالفظ طیب وغیره تقفیه کرده اند امیر خسرو در قران السعدین گوید ؎
رہبر جان گشته بگلزار طیب * رہزن عشاق شده عندلیب * بلبل شیراز سراید ؎ روے تو کس
ندید و ہزارت رقیب ہست * در غنچه ہنوز و صدت عندلیب ہست * عرفی شیرازی گوید ؎
بلاغ ترا روح امین عندلیب * باد مسیح از چمنت برده طیب * عنقا بالفتح نام طائریست معروف الاسم
و مجهول الجسم از منتهی الارب و کشف اللغات و ہفت قلزم و در بهار عجم وغیره نوشته که بالضم چنانکه شهرت دارد
خطاست عوج بن عوق نام مردیست طویل القامت فی القاموس عوق کنوح والد عوج الطویل
و من قال عوج ابن عنق فقد أخطا و در منتخب نوشته که عوج بالضم نام فردیست معروف که در زمان

آدم علیه السلام بوجود آمد و تا زمان موسی علیه السلام زنده بود و نام پدر او عوق بالضم حین است و آنچه
مشهور شده که عوج بن عنق است خطاست صحیح عوج بن عوق است چون اینهمه دانستی گوییم که شعرا
گاهی بر قول عامه عمل کنند و عوج بن عنق آرند حکیم قاآنی در کتاب پریشان گوید ع همچو عوج بن عنق
گنده از کلیم ٭ گفت عوجا این سخن را از کلیم ٭ عورت بعض اجلهٔ عصر نوشته که بمعنی زن در کتب لغات
نامده گوییم فی المصباح المنیر قیل للنسوة عورة لقبح النظر الیها عیال بالکسر زن و فرزند وغیره
از منتخب اللغات و بالفتح خطاست عیان بالکسر ظاهر و بالفتح خطاست عید اضحی نام روز معروف
چون اضحی بمعنی قربانیهاست بدین وجه یوم النحر را عید اضحی نامند کما فی القاموس وغیره و عید اضحی
چنانکه شهرت دارد خطاست قاآنی گوید ع خجسته تهنیتی گوی عید اضحی را ٭ که تا بگوش نیایش
نبوشی از احباب ٭ وله ع سال عید اضحی با نصرت و ظفر ٭ با موکب امیر نظام آمد از سفر ٭ فصل
غین معجمه - غلبه بعض اجلهٔ عصر نوشته که بسکون ثانی صحیح نیست رافعی گوید ع ... در مزاج
کسی دست یافت بیگر ... ٭ در دماغ کسی غلبه کرد ... خواب ٭ غلط بفتحتین خطا کردن از قاموس
وغیره و بسکون لام چنانکه بعض حضرات بی تکلف خوانند غلط کنند اشرف مازندرانی ع دیوان
سر نوشتم چون نسخه‌های اصلی ٭ هر چند بد نوشت است اما غلط ندارد ٭ فصل فا - فتیله معروف و بجای آن
فلیته بتقدیم لام بر تحتانی درست نیست فرار بالکسر گریختن از منتخب اللغات و بالفتح خطاست فربه
بکسر باست و بفتح آن خطاست شیخ شیراز گوید ع آن شنیدی که لاغری دانا ٭ گفت باری بابلهی فربه ٭
اسب تازی اگر ضعیف بود ٭ همچنان از طویله خر به ٭ فرستادن عوام در بعض مشتقاتش خطای
فاحش کنند بجای فرستد فرستم فرسید فرسیم استعمال کنند و مخصوص همین دو صیغه نیست بلکه همه صیغ
مضارع و حال این مصدر همین حال رود و طرفه اینکه اگر کسی صحیح گوید تخطیه اش کنند فریب بجز تین
نکر اند شیدی ز برهان قاطع و هفت قلزم و بفتح فا خطاست فسانه بالفتح سرگذشت و ماجرا از برهان
وغیره و بالکسر خطاست فغان آرزو در چراغ هدایت آورده که فغان مخفف افغان و آن بکسر شهرت
دارد و لهجهٔ عراقیان بالضم است و صاحب بهار عجم نوشته که فغان بالضم اما مشهور بکسر است فکر بکسر فا و فتح
کاف زعم اکثران است که خطاست و خنده زنند که این لهجه سوقیان لکهنوست و ندانند که اساتذه استعمالش
کرده‌اند قاآنی گوید ع سرو دست زنو ادر مدیح تو سخنی ٭ که نقش می‌نپذیرد چنان بلوح فکر ٭
وله ع عجب مدار ز تحسین ای بدر ز استان ٭ که در وصف ذات تو عاجز بود فکر ٭ فلان بالضم کنایه از آدمی
از صراح و قاموس و تاج اللغات و منتخب اللغات و منتهی الارب و مؤید الفضلا و برهان قاطع و هفت قلزم

وانچه بالفتح شهرت دارد بعضی از محققین تخطیه اش کرده اند اما حق اینست که فارسیان بالفتح نام خواهند
دها بے تحتانی زیاده کنند و فلانی گویند **فصل قاف** - **قالب** بعض اجلهٔ عصر در تحفهٔ لغت نوشته
که قالب بمعنی کالبد بکسر لام در لغت نامده و درین شعر شیخ شیراز ؎ چون یکے زینهار شد غالب
جان شیرین برآید از قالب ۞ اختلاف توجیه روا داشته گویم نه خلاف لغت ست نه از عالم اختلاف
ماقبل روی مصباح منیر و منتخب اللغات و منتهی الارب وغیره ملاحظه فرمایند دیدنی ست که بکسر هم
نوشته اند یا نه و قاآنی که از شعراے بنام خرست نیز هیچگونه در قصاید هم اختلاف توجیه نمی پسندد گوید
؎ گران گشته بے بادهٔ صاف ساغر ۞ بر انسان که بیجان فرخنده قالب ۞ هم او در قصیدهٔ دیگر
گوید ؎ چو خصمش درختان بر افسرده چونان ۞ که هنگام سختی ابی روح قالب ۞ مدار قافیه بر کسرهٔ
ماقبل روی ست همچون طالب و غالب وغیره **قسطنطنیه** بتقدیم تحتانی بر نون ثانی نام شهریست
از ملک روم که باستنبول شهرت دارد بنا کرده شاه قسطنطین از قاموس و منتهی الارب و هفت قلزم
و قسطنطنیه بتقدیم نون ثانی بر تحتانی غلط ست **قطار** بالکسر جمعے از هر چیز از بهار عجم وغیره و بالفتح
خطاست **فصل کاف تازی** - **کاز** بسکون راے مهمله سکین از بهار عجم وغیره و بحرکت را
خطاست سعدی گوید ؎ شبانگه کاز در حلقش بمالید ۞ روان گوسپند از وے بنالید ۞ **کسے**
وضع این لفظ براے ذوی العقول ست چون کسی نیست یعنی آدمی نیست در استعمال آن در غیر ذوی العقول
چنانکه گویند کسے چیزے مرا خوش نمی آید درست نباشد **کلمه** بعض اجلهٔ عصر نوشته که بسکون ثانی نامده
گویم که مولانا جامی در دیوان بے نقاط فرماید ؎ رو اگر دو مراد اهل کلمه ۞ رو دگر در حرم طاهر محمد ۞
وله الهام مراد دلم کلمه آمد ۞ کلام مراد او مسموع سامع ۞ **کلیسا** بکسر اول و ثانی معبد ترسایان از
موید الفضلا و برهان قاطع و بفتح اول درست نیست **کناره** بالفتح معروف از فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع
و چراغ هدایت و بهار عجم و هفت قلزم و بالکسر خطاست **کندن** صحیح بدون تحتانی ست و کندیدن
بزیادت یا محاوره غلط اتفاقاً گشته **کنشت** بضم کاف و کسر نون از فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع و سراج اللغات
و بفتح اول درست نیست **کنگره** بضم اول و ثالث انچه بر سر دیوار حصار وغیره سازند از کشف اللغات
و برهان قاطع و هفت قلزم وغیره و بالفتح چنانکه شهرت دارد درست نیست **کنیت** بضم اول و سکون
ثانی و فتح تحتانی نامیکه در اول آن اب یا ام یا ابن یا بنت باشد و عوام که بکسر نون مشدده خوانند
محض غلط ست قاآنی گوید ؎ بگفتم ار بتا سید نام و کنیت من ۞ بگفتا که حقدم من بر نهید ز روی نیاز ۞
**کورنش** بضم کاف و واو غیر ملفوظ از بهار عجم وغیره و با ظهار واو خطاست غنیمت گوید ؎

بگفتا کورنش و تسلیم میکرد ❊ نیازِ نازرا تقدیم میکرد ❊ کیاست بکاف تازی نیست چه این لفظ
عربی ست آرزو در خیابان نوشته که کیاست بکسر کاف تازی یعنی زیرکی و دانائی و اینکه بکاف تازی
شهرت دارد غلط است کیفیت به تشدید یا را تخفیف هم استعمال کرده اند سنجری گوید ؎ می کو
ز دست ساقی شکین کلاه نیست ❊ در صد سبوش کیفیت یک پیاله نیست ❊ **فصل کاف**
**فارسی** - گاز رجامه شوب برای سوزنست و اینکه بعضے بذال نخذ نویسند خان آرزو در سراج اللغات
تخطیه اش کرده و حق بجانب اوست محققین همچون پذیرفتن و گزاردن در املاے آن اختلاف
نکرده اند گرو بکسر اول و فتح ثانی رهن از بهار عجم وغیره و بضم ثانی چنانکه شهرت دارد غلط است
سعدی گوید ؎ نماند بعصیان کسے در گرو ❊ که دارد چنین سید پیشرو ❊ امیر خسرو در مطلع انوار
گوید ؎ مژده به آن خر که ز بهر دو جو ❊ کرد بهر جا دم عیسے گرو ❊ جامی گوید ؎ تا خم چرخ کهن باشد
و کاس ❊ نوشه بهر جامے بودم خرقه میخانه گرو ❊ فیضی فیاضی گوید ؎ تا چند دل بعشوهٔ خوبان گرو کنم
این دل بسوزم و دل دیگر ز نو کنم ❊ گروه بضم اول و ثانی جماعت مردم از برهان قاطع و بهار عجم
و هفت قلزم و بفتح اول درست نیست گره بکسر اول و ثانی عقده از مؤید الفضلا و برهان قاطع
و سراج اللغات و بهار عجم و بفتح ثانی چنانکه در نثر عوام شهرت دارد درست نیست - مولوی معنوی
گوید ؎ سر مدد از سرفراز تاج ده ❊ کوز پاے دل گشاید صد گره ❊ نظامی در مخزن اسرار گوید
؎ خنده که بیوقت گشاید گره ❊ گریه از آن خندهٔ بیوقت به ❊ سعدی شیرازی گوید ؎
بزندان قاضی گرفتار به ❊ که در خانه دیدن بابرو گره ❊ امیر خسرو در قران السعدین گوید ؎
از غضب افگنده ابرو گره ❊ وز پئے کین کرده کمان رابزه ❊ مولوی جامی در لیلی مجنون گوید ؎
آهے که بسینه اش گره بود ❊ در خرمن صبر شعله زه بود ❊ ملا هاتفی در ظفرنامه گوید ؎ کمان کیانی
در آمد بزه ❊ ز قبضه میان دو ابرو گره ❊ عرفی شیرازی گوید ؎ سوزن عیسے همه بند گره
لیک دوش مرهم ناسورده ❊ حزین گوید ؎ نشود آخر از بسته کارش گره ❊ عطار و قلم رانده و سه
گفت زه ❊ گزاردن ادا کردن بدانکه نزد بعض محققین املاے آن بزاے هوز ست و بذال نخذ
غلط چراکه در اصل لغات فرس ذال نخذ نیامده و نزد بعضے درست بجهت آنکه نزد پیشینیان فارس
ذال نخذ هم وجودے دارد و نزد فقیر مولف هم مضائقه ندارد چه اکثر کتب مطبوعه ایران و نسخ قلمی
بکتابت اکابر عجم بذال دیده شد و پذیرفتن و دیگر مصادر که ازین قبیل ست همین حال دارد گزاف
بکسر اول بیهوده و [illegible] از فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع و هفت قلزم و بضم اول نیز آمده و بفتح

درست نیست گسستن بضم اول وفتح ثانی وسکون ثالث وکسر ثانی خطاست نظامی در
لیلی مجنون گوید ؎ آن سلسله را که پند بگسست ٭ چون حلقهٔ کعبه دید در دست ٭ سعدی شیرازی
گوید ؎ چو نافش بریدند در روز پیوست ٭ به پستان مادر در آویخت دست ٭ امیر خسرو در
لیلی مجنون گوید ؎ از حلقهٔ دوستان برون جست ٭ زنجیر برید و رشته بگسست ٭ فیضی فیاضی
گوید ؎ تاری ز کمند طره بگسست ٭ دیوان نامه بپای مرغ در بست ٭ گلخن بالضم آتشگاه
وحمام و مانند آن از برهان قاطع وغیره و بالکسر خطاست چه این لفظ مرکب ست از گل بمعنی اخگر
که بضم باشد و خن مخفف خانه واشباع بواو نیز دال است بر ضمهٔ کاف حکیم سوزنی گوید ؎
شکوه و بوسش تو و چشمت تراچه زیان ٭ ز گفتگوی و دو سه خاکپاش گو گلخن ٭ گلیم بکسرتین پوشیدنی
معروف از بهار عجم و ابطال ضرورت و بفتح اول خطاست گنجشک حرف اولش کاف فارسی ست
نام طائری معروف از مؤید الفضلا و فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع و هفت قلزم و اینکه در
مخزن الفوائد نوشته که بکاف تازی چنانکه شهرت دارد غلط ست حق بجانب اوست گواد بالضم
شاه از هفت قلزم وغیره و بالفتح درست نیست گوسپند نر و میش را گویند نر باشد یا ماده
وتخصیص آن به ماده بیجا خطاست گیومرث بفتح کاف فارسی و فتح میم و در آخر ثای مثلثه فوقانی
نام پادشاهی از پادشاهان عجم که نخستین در جهان پادشاهی کرده و در عرف متاخرین که بکاف تازی
مثلثه شهرت دارد درست نیست چرا که نزد پیشینیان فارس ثای مثلثه وجودی نداشت کیومرث
بثای مثلثه اسم آن پادشاه چگونه تواند شد از فرهنگ جهانگیری و فرهنگ رشیدی و برهان قاطع
وچراغ هدایت و هفت قلزم وحق تحقیق آنست آنچه خان آرزو در اصل الاصول نوشته که کیومرث
بکاف تازی و ثای مثلثه معرب آنست فصل لام- لاش بعض اجلهٔ عصر نوشته که بمعنی تن مرده
بهندیست در زعم اکثران همین ست و آنچه صاحب غیاث اللغات باین معنی لغت ترکی نوشته باور ندارند
گویم شهنشاه اقلیم سخندانی حکیم قاآنی گوید ؎ باش تا بینی ز لاش خیره مردانِ ختن ٭ یوو دوران
قیامت تا بحشر مهمان کنند ٭ وله نهنگ تیغ او را جسم دیوان طعمهٔ دندان ٭ عقاب تیر او را
لاش شیران سینهٔ زاغ ٭ لالی بفتح اول جمع لولو و بالضم چنانکه بعض مردم خوانند محض غلط ست
چه این از منتهی المجموع ست که بر وزن مفاعل و مفاعیل بالفتح آید لعبت بالضم پیکری که دختران
از جامه سازند و بازی چون نرد و شطرنج از صحاح و قاموس و منتخب اللغات و تاج اللغات و منتهی الارب
وکشف اللغات و مؤید الفضلا و بهار عجم و عوام که بدین معنی بفتح لام وضم با خوانند غلط کنند لواو

بالکسر غلط از منتخب اللغات و منتهی الارب و کشف اللغات و مؤید الفضلاء و بالفتح خطاست
فصل میم - مانند بفتح ثالث کلمه ایست که افاده معنی تشبیه کند از بهار عجم و هفت قلزم و بکسر
نون اول که حرف سوم ست خطاست مولانا نظامی گوید ؎ عالی الله یکی بمثل و مانند
که خوانندش خداوندان خداوند مولوی جامی فرماید ؎ سیاستش را که بودی موی مانند
بیوشمین ریسمان دادند پیوند ملا ماتقی سراید ؎ با آن پسران ماه مانند هم خیل شدند دختری
چند مبرهن بضم میم و فتح با و سکون رای مهمله برهان آورده شده و بسکون با و فتح را چنانکه
شهرت دارد خطاست چه صیغه اسم مفعول ست از باب رباعی مجرد که بروزن مبعثر آید عرفی گوید
؎ یک عذر با کسی بغلط گر بیان کنم صد لاف در میانه مبرهن در آورم مترجم بضم میم و فتح
فوقانی و سکون رای مهمله و فتح جیم ترجمه کرده شده صیغه اسم مفعول ست از ترجمه عوام که بحرکت را
و تشدید جیم خوانند غلط فاحش ست محبت بفتح میم دوستی از منتهی الارب و بهار عجم و بالضم چنانکه
شهرت دارد غلط محض ست مدحت بالکسر ستایش از منتهی الارب وغیره و بالفتح خطاست
مرغزار بالفتح جای سبزه از برهان قاطع وغیره و بالضم یا بالکسر خطاست چه مرکب ست از مرغ
بالفتح و آن نوعی از سبزه باشد که بهندی دوب نامند و کلمه زار مزوّرت بضمتین و فتح واو مشدد
مزوّری کردن از منتخب اللغات وغیره و بفتحتین درست نیست مزخرفات بضم اول و فتح ثانی و
سکون خای معجمه و فتح رای مهمله دروغهایی که مثل است آراسته باشد و بسکون زای معجمه و فتح خای
و کسر را چنانکه شهرت دارد محض غلط ست چه این جمع مزخرف ست که صیغه اسم مفعول باشد از رباعی مجرد
بروزن مفعلل مزدور بضم میم شخصی که کار کند و اجرت گیرد از برهان قاطع وغیره و بالفتح چنانکه
شهرت دارد درست نیست چه مرکب ست از کلمه مزد که بالضم باشد و کلمه ور که افاده معنی صاحب کند
واو را ساکن کردند همچون رنجور و گنجور و این لفظ را بر صندوق و زنبور قیاس کردن روا نباشد چه از
اهل عجم بتحقیق پیوست که لهجه فارسیان بضم میم باشد مژه بضم ها ست و با ظهار خطاست
سعد قطرت ؎ نه تو تنگدست چشمی نه من از نظاره مفلس بتم ست برنگاه مژه را نقاب کردن
فصیح هروی ؎ رتبه حسن بلندست چه حاجت بنقاب بهر منع نگهی کز مژه کوتاه ترست
صامت اصفهانی ؎ در کشتن گران مژه پرهیز میکند خنجر بسنگ سرمه چرا تیز میکند واصف
شهدی ؎ دران مقام که دل مرغ نامه بر باشد گشوده مژه مقراض بال و پر باشد کلیم
؎ مژه آواز کف چشم تو در آخر حسن ترک مفلس چو شود تیغ ببازار برد مساحت

بالکسر تپیدن زمین از بهار عجم و بالفتح خطاست مسرت بفتح میم خوشی از تاج اللغات وغیره
و بالضم چنانکه شهرت دارد خطاست مُسَوَّده بضم میم و فتح سین و تشدید واو مفتوحه سیاه کرده شده
صیغه اسم مفعول ست از تسوید و مُسْوَدَّه بضم اول و سکون دوم و فتح سوم و تشدید دال سیاه صیغه
اسم فاعل ست از اسوداد بالجمله در پارسی بمعنی چیزے که سرسری نویسند تا بار دیگر بصفا آرند مجاز
بهر دو طور مستعمل ست امّا اول فصیح ست از ثانی جامی گوید ؎ ما در سواد طرّه که کردم مسوده
اعلام کرد در همه عالم سمر مراد و مَسَوَدَه بالفتح و تخفیف واو چنانکه بر السنه عامه جاریست درست
نیست مشّاطه بفتح اول و تشدید شین معجمه زنیکه عروس را آراید و شانه زند و سرمه کشد از منتخب اللغات
و کشف اللغات و خیابان و نفائس اللغات و هفت قلزم و بالضم خطاست مشکور ستوده و [illegible]
و بمعنی شکرگزار چنانکه گویند از احسان فلان ممنون و مشکورم درست نباشد چرا که مشکور صفت
محسن تواند شد نه صفت محسن الیه مضایقه بفتح چهارم نه بکسر آن چه این مصدر ست از باب
مفاعلة که بفتح عین آید معاف بالضم عفو کرده شده از منتخب اللغات وغیره و بالفتح خطاست
مکرمت بضم راے مهمله بزرگی از صراح و قاموس و تاج اللغات و مصباح منیر و منتهی الارب
و بفتح آن غلط ست تمکنت بالضم قدرت و توانگری از منتخب اللغات و بالفتح خطاست مملکت
بالفتح موضع که در ملک آید از منتهی الارب وغیره و بالضم غلط ست منّت بمعنی احسان کردن و [illegible]
در کلام فارسیان شایع هست امّا بمعنی عجز و خوشامد که اردو گویان به ترکیب فارسی استعمال کرده اند
در فارسیت آن اکثران را تامل ست چنانچه بعض اجلّه عصر در کتاب خود انکار فارسی بودن آن کرده
و بایں معنی لفظ منت کشی انگاشته گویم اسنادیکه بعد تفحص بلیغ بهم رسید ثبت می افتد امیر خسرو گوید
ع خنده منت یک طرف آن شوخ تنها یکطرف منت صائب که یکے از شعراے عجم ست در تعریف
عمارتے سراید ع دران رضوان بمنت گشت مزدور ملا محمد تقی قطبی گوید ؎ ماه من لطف
کن از خانه برون آی و مے شد که بجان آمدم از منت دربانے چند منصب بعض اجلّه عصر
تغلیط فتح صاد کرده و صرف کسره روا داشته و ندانند که فارسیان تصرف کرده با لب و تب قافیه
کرده اند میرزا صائبا گوید ؎ مکن در مد احسان کوتهی گر منصبے داری که باشد باد دستے لنگر ایام
منصب را مرزا جلال اسیر گوید ؎ غزل نقیب بد و نیک تماشاے دل ست که روی در عدم
این مشق که منصب خواهی مُنکَر بضم میم و فتح کاف نام فرشته از دو فرشتگان که [illegible] گور سوال کنند
از منتخب اللغات وغیره و بمعنی بکسر کاف غلط محض ست حکیم قاآنی در قصیده که [illegible] آن خجر دلیر

وغیره آمده گوید ؎ دان گرزهٔ آتش که زند بر سر عاصی ٭ آن لحظه که در قبر نکیر آید و منکر ٭ مولود بجای مولد و میلاد از تصرفات فارسیان ست حکیم قاآنی گوید ؎ خامه این ماه رجب کرد می جشنی عجب ٭ کرد شاه از بهر مولود شه دین بوتراب ٭ و له روز مولود شهنشاه ست در روزی چنین ٭ هر که غمگین ست بر روی زندگی باد احرام ٭ پس کسانیکه تخطیه کرده اند از تحقیقات بهره ندارند

**فصل نون** - **ناچار** صحیح بنون ست و لاچار بلام غلط **ندامت** بالفتح پشیمانی از منتخب اللغات و تاج اللغات و بهار عجم و بالکسر خطاست **نژند** بالفتح از برهان قاطع و هفت قلزم و کسی که بالکسر آورده خطا کرده چه این مخفف نژدیک ست که بالفتح باشد **نشتر** بالکسر آله فصد کردن از موید الفضلا و برهان قاطع و نفائس اللغات و بالفتح خطاست چه این مخفف نیشتر ست که مرکب از نیش بالکسر و کلمه تر باشد و آنچه خان آرزو در اصل الاصول آورده که بالفتح خواندن چنانکه شهرت دارد نافصیح نیست شاید از عامه پارس آن زمان بالفتح شنیده باشد اما حالا لهجه همه فصحا بالکسر باشد **نصرت** بالضم یاری کردن از منتخب اللغات و مصباح منیر و منتهی الارب و بهار عجم و بالفتح خطاست **نقاب** بالکسر روی بند از صراح و منتخب اللغات و تاج اللغات و منتهی الارب و بهار عجم و بالفتح خطاست **نقاط** بکسر نون جمع نقطه از منتخب اللغات و منتهی الارب و کشف اللغات و آنچه بالضم شهرت دارد غلط ست **نقاهت** بعض اجله عصر در صحت نفس این کلمه تامل دارد و گوید که بجز صاحب منتخب اللغات کسی نیاورده و دیگران که منتخب را در سند کافی پندارند در صحت این کلمه کلامی ندارند اما بمعنی ناتوانی صحیح نه انگارند و گویند که نقاهت بمعنی برخاستن از بیماریست نه بمعنی ناتوانی گویم که اگر نفس این کلمه صحیح ست تا بمعنی ناتوانی از مجاز باشد چه ماده اش نقه ست و این را ناتوانی لازم ست فی تاج اللغات نقه بالتحریک از بیماری برخاستن از سمع نَقِهَ من مرضه برخاست از بیماری خود یعنی تندرست گردید اما هنوز ناتوانی باقیست انتهی بهر کیف نقاهت از مصادر عربیه باشد یا نه اما در محاورهٔ فارسیان نفس کلمه هم صحیح ست و هم بمعنی ناتوانی شیخ علی حزین نوشته نثر تا آنکه بیماری سر روی بانحطاط نهاد و از شدت اندوه و نقاهت طرفه حالتی بود و هم او رقم زده نثر ناچار با ضعف و نقاهتی تمام از لاهور بصوب سلطانپور حرکت نموده حکیم قاآنی گوید ؎ چون مه چارده رخشان ز صباحت فربه ٭ لیک تن شان ز نقاهت چو مه نو لاغر ٭ **نقص** بالفتح کم کردن و کم شدن از منتخب اللغات و تاج اللغات و منتهی الارب و بهار عجم و بالضم خطاست جامی در سلسلة الذهب گوید ؎ رقص ناقص ز ردی نقص بود ٭ جنبش کاملان نه رقص بود ٭ **نکهت** صحیح بکاف تازیست

چه این لفظ عربیست و در عربی کاف عجمی نیامده و آنچه خان آرزو در اصل الاصول نوشته که گاہے
تصرف در جوہر الفاظ نمایند شل نکہت که بفتح کاف تازیست و اینها بالضم و کاف فارسی آرند-
شاید که از کسے شنیده باشد ورنه خود آنکس در خیابان شرح گلستان نوشته که بکاف فارسی خطاست
فاحش بہر کیف از فصحاے ایران مسموع شد که نگہت بکاف فارسی لہجۂ ناواقفان ست نه محاوره
همه دانانِ ایران نما بالفتح بالیدگی از موید الفضلا وغیره و بالضم خطاست نیرو بالکسر
زور و قوت از فرہنگ جہانگیری و فرہنگ رشیدی و برہان قاطع و ہفت قلزم و بالفتح خطاست

**فصل واو** واله بکسر لام و ظہور ہاشیفته و سرگشته صیغۂ اسم فاعل ست از وله و بفتح لام و خفاے
ہا از تصرفات فارسیانست حکیم قاآنی گوید ؎ سحاب عدل را ژاله . ریاض شرع را لاله ؎
خرد بر چہر او واله . روان از مہر او شیدا ؎ ناخداے شیرازی گوید ؎ من از حیرت بدان رفتار
واله که شیدا از چه شد آن خورد ساله ؎ پس آنچه صاحب غیاث اللغات و دیگران تغلیط کسر
لام و خفاے ہا کرده اند بیجاست وجاہت بالفتح روشناخته و با قدر شدن از تاج اللغات
وغیره و بالکسر خطاست وصلت بالضم پیوستگی از منتهی الارب وغیره و بالفتح خطاست

**فصل ہاے ہوز**- ہاجر بفتح جیم نام مادر اسمعیل علی نبینا و علیه السلام از قاموس وغیره و باجیم
بالحاق ہا غلط ست ہجر بالفتح جدائی از قاموس و منتهی الارب و بہار عجم حکیم خاقانی شروانی در تحفة العراقین
گوید ؎ آواز خروس در تحجب ؎ دستان تبیره زن که فجر ؎ حافظ شیراز گوید ؎ شب که در
وطے شد نامۂ ہجر ؎ سلام ہی حتی مطلع الفجر ؎ مسیحا در راماین گوید ؎ چو وصل آمد ز بید
قصۂ ہجر ؎ چراغ شام بے نور ست در فجر ؎ و بالکسر چنانکه شہرت دارد بعض تخطیه اش کرده اند اما
از چند در چند اہل ایران مسموع شده که محاورهٔ فصحاے پارس ہجر بالکسر ست و اینکه در قافیه فجر و زجر
آرند اعتبار اصل لغت کنند ہژبر بکسر اول و فتح ثانی شیر درنده از قاموس و منتخب اللغات
و منتهی الارب و کشف اللغات و موید الفضلا و بضم اول چنانکه شہرت دارد غلط ست ہلاکو بضم
اول نام پادشاہیست که در ظلم معروف ست و بفتح اول خطاست ہلاہل بکسر ہاے ثانیه زہر قاتل را
گویند از کشف اللغات و فرہنگ جہانگیری و فرہنگ رشیدی و برہان قاطع و سراج اللغات
و بفتح ہاے ثانیه چنانکه شہرت دارد خطاست ملا نوعی اصفہانی گوید ؎ ز لب طعم ز ہر ہلاہل بشوے
پر و بال این مرغ بسمل بشوے ؎ ملا ہاتفی در لیلی مجنون گوید ؎ فرمود که شربت ہلاہل ؎
سازند ز بہر مرد غافل ؎ فیضی در نلدمن گوید ؎ انداخته ساقیش بمحفل ؎ در جام و می ہیستی

ها یل ؎ همان بفتح تا کنایه از چیزیکه ملحوظ خاطر باشد و بالضم چنانکه مشهور ست درست نیست میرزا قتیل هم در نهر الفصاحت تخطیه کرده همانا بفتح ها بجاے پنداری وگویا و شاید از موید الفضلا و برهان قاطع و سراج اللغات و هفت قلزم و خان آرزو در خیابان شرح گلستان آورده که همانا مرکب ست از هم که زائد نیز می آید چنانکه همچنان و همچنین و از لفظ انا پس همانا نیز بمعنی پنداری باشد و بفتح اول بود و بضم خطا باشد هیزم بفتح زاے معجمه همیه و بکسر آن خطاست عرفی شیرازی گوید ؎

اے طعن فلک نوشته بر سُم ؎ دست زلف صبا بریده از دُم ؎ اے در بر توسن فلک شوخ ؎ زانگونه که پیش شعله هیزم ؎ و بدین شعر مولانا نظامی ؎ همه سختی از بستگی لازم ست ؎ چو در ذفن خانه پر هیزم ست ؎ و مولوی معنوی ؎ آدمی را آدمیت لازم ست ؎ عود را گر بو نباشد هیزم ست ؎ کس را استنا د بر کسرهٔ آن نیرسد چه وقت تحریک روی اختلاف ما قبلش مضائقه ندارد و چنانچه صاحب بهار عجم هم درین داوری همزبانست

فصل یاے تحتانی - یال بروزن بال موگردن اسپ از کشف اللغات و موید الفضلا و فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع و سراج اللغات و بهار عجم حکیم قاآنی گوید ؎ یکے بر وسوے اصطبل آستین برزن ؎ بشوی یال و دُم ابلق و کوه کوهانم ؎ و ایال بزیادت همزه محاورهٔ هند یانست یثرب بفتح زاے مهمله مدینه طیبه از منتخب اللغات وغیره و بفتح را خطاست خاقانی در تحفة العراقین گوید ؎ بر ماندت آب خاک یثرب ؎ از آب سیاه بحر مغرب ؎ ملا هاتفی در لیلی مجنون گوید ؎ بر درگه تست اے رسول یثرب ؎ سوسی بعصاے خویش حاجب ؎ ملا خدا ے شیرازی در مثنوی انیس العارفین گوید ؎ پس آنگه اذن خواهم تا ز یثرب ؎ به بطحا رخ نهم چون نجم ثاقب ؎ یگان بکاف فارسی یعنی یک از برهان قاطع و هفت قلزم و بکاف تازی خطاست یورش بضم تحتانی و واو غیر ملفوظ و ضم را ے مهمله حمله کردن و با ظهار واو خطاست چه این واویست که در الفاظ ترکیه بعد حرف مضموم جهت دلالت ضمه ما قبل زیادت کنند و به تلفظ نیارند

## خاتمه در فوائد منثوره

فائده - آغا عصمة الله شیرازی متخلص به نازکه در اے پارسی دانی در علوم عربیه هم دستگاه تمام داشت و قصیده غرا در فارسی می نگاشت و از خطهٔ شیراز بسیاحت سر هند کشیده بود و نامه نگار چندی مجتهاے نادر خویش دریافت میفرمود که لفظیکه عربی باشد و توالی سه حرکات داشته باشد همچون عظمت و حرکت - و کلمه - و ثمره - و درجه - وغیره پارسیان در آن اسکان حرف ثانی

جائز دارند درین باب حاجت سند جزئیات ندارند اما اینقدر ہست کہ در بعض الفاظ ہمچون رمضان
وغیرہ تحریک مستحسن و فصیح باشد و نیز میگفت کہ لفظیکہ چہار حرفیست و توالی سہ حرکات داشتہ باشد
چون آخرش بوجہ اضافت و غیرہ متحرک گردد باید کہ حرف دوم ساکن آرند و تحریکش نا فصیح بود دوم
اینکہ درین صورت توالی اربع حرکات لازم آید و این بر سلیقہ پارسیان گران می افتد اکنون مخفی
نماند کہ ہیچدان از انحضرات کہ تخطیہ سکون حرف دوم ترکہ و دخترہ و تجربہ و کلمہ و عظمت و حرکت
و شفقت کردہ اند می پرسد کہ بدون تحقیق و تتبع کلام اساتذہ این خامہ فرسائی ہا یعنی چہ ہمانا تخطیہ
کار آسان شمردہ اند و در پردہ تحقیق ام تنقیح اعتراضات بر اساتذہ ہند کردہ اند دیدنی ست کہ دعوای
این بزرگواران بود کہ فلان لفظ ہندیست در فارسی نامدہ و فلان کلمہ بدینگونہ باشد ہر کس چشم بینا دارد
و دل دانا درین کتاب ملاحظہ کند کہ چہ قدر رد اباطیل ایشان کردہ ام و مردم را براہ راست آوردہ ام
با اینہمہ ادعای من نیست کہ انچہ من تحقیق کردہ ام ہمہ را تسلیم کردنی ست کتاب آسمانی نیست کہ در ان
خللے نباشد آرے ہمچون ایشان بلا تحقیق و تتبع چیزے ننگاشتہ ام و در مسلک تغلیط بیجا قدم نبرداشتہ ام
اگر گفتار مرا باور نداری لفظے را کہ خواہی بمیزان نظر بسنج تا حقیقۃ الحال پدید آید فائدہ بسا الفاظ یا بی
کہ در معنی دیگر عربی و فارسی نست و بمعنی دیگر ہندی ہمچون پرست کہ بمعنی خادم والد و در ہندی مربی اگر شخصے
بدین معنی با آنکہ لفظ دیگر در پارسی شائع ست ایراد این کلمہ بترکیب فارسی چہ ضرور دارد و چہ در فارسی روا نباشد
اما اکثر نا واقفان ہمچنین الفاظ را کہ بظاہر فارسی و عربی می نماید و بمعنی مقصود ہندیست استعمال در ترکیب
فارسی کنند فائدہ تعطیل از تحصیل لقب و غیرہ باشد یا فارسیش بعجم شائع نباشد یا کسیکہ با و تفہیم مطالب مقصود بود نا دانستہ باشد
ایراد آن لفظ ہندی می شد یا انگریزی مضائقہ ندارد و سفرنامہ شاہ ایران دیدہ باشی جا بجا ہمچنین الفاظ
استعمال کردہ و ازینجاست کہ در استعمال ترکیب توربید محمد احتیاج سند نداریم فائدہ کلمہ مرحوم و مغفور
و امثال آن کہ در صفت متوفی باشد اہل زبان بیشتر بر اسم متوفے مقدم آرند مثال شیخ المتاخرین
نوشتہ کہ سید عالی شان میرزا داؤد خلف مغفور میرزا عبد اللہ دست و ہم او جائے دیگر رقم زدہ کہ مرحوم
میرزا اسما با خطاب فائقی یا وعطا فرمودہ بالجملہ تقدیم مرحوم و مغفور فصیح ست تقدیم فصیح چنانکہ عزیز اد الملک
آرے تاخیر ہم صورت جواز دارد ملا حیدر یار دبیلی سے تاریخ وفات فاضلے مرحوم چنین رقم کہ
شد برحمت واصل ۴ فائدہ میرزا قتیل در نہر الفصاحۃ نوشتہ کہ کدہ با پنج لفظ ملحق شدہ سوا ان
مسموع نیست بتکدہ و غمکدہ و آتشکدہ و میکدہ و گلشن کدہ گوئیم کہ این استقرا بوجہے صورت
صحت ندارد الحاق کدہ با بسا الفاظ منظوم در گذشتہ انچہ محفوظ حافظہ دارم ثبت می افتد آتشکدہ

حزین ـــه گرچه در سینه صد آتشکده آتش دارم ٭ [illegible] کده
حزین ـــه دلم از بتکده هند نفور ست نفور ٭ تنگی سینه [illegible] آرزو مرا [illegible] کده حزین ـــه
جنت کده شد دیده ز نظاره آن کوی ٭ غیرت زد [illegible] خود آئینه آسا ٭ جنون کده میرزا بیدل
ـــه خاموشیم جنونکده شور محشر ست ٭ آغوش حیرت [illegible] گوهر ست ٭ جولانکده بیدل ـــه
در پرده دل عیر تجالت نتوان یافت ٭ جولانکده پر تو ماه اند کتانها ٭ حشمکده حزین ـــه در حشمکده
هند که از تاب هوا ٭ شعله در چون پر پروانه بود بال شمع ٭ حسرتکده حزین ـــه تا سخن مرزه ای غیرت
بر سینه‌ام داغم ٭ حسرت کده‌ها دارم هر گوشه دفین اندر ٭ حیرتکده حزین ـــه حیرتکده آئینه آشوب
ندارد ٭ جمعیت خاصی ست پریشان نظری را ٭ خرکده حزین ـــه تا فل کند خامه‌ام تن زده ٭ که
بی بانگ خر نیست این خرکده ٭ خمکده نظیری نیشاپوری ـــه صافی شوم از کون که دو کرده صفات
بر عرش زنم جوش که در خمکده جا نیست ٭ دلکده میرزا جلال اسیر ـــه اسیر دلکده‌ام بی تکلفی از توت
رسوم ساختگی‌های شیخ و شاب از هم ٭ دهکده حزین ـــه ابلیس دعا مل و ابلیس رئیس ٭ در دهکده
که خواجه تا شان اینند ٭ ستمکده حزین ـــه آتش بجان عشق فتند کز جفای اوست ٭ خون گشته دل
ستمکده دل اعدا را دل ٭ سنبلکده حزین ـــه بر روی تو حیران پریشانی زلفم ٭ سنبلکده کردست
گریبان سمن را ٭ شیونکده حزین ـــه شیونکده کردید گلستان هزاران ٭ فریاد که دستان زن استبان
سخن رفت ٭ صنمکده حزین ـــه برهمن کیشم ام سجده بر صنم کده ٭ چین بکشا ز ابروان قبله من خدا یا الله
ظلمتکده حزین ـــه ظلمتکده عاشق زان چهره منور کن ٭ تا چند بروز آرم تاریکی شبهارا ٭ عبادتکده
بیدل ـــه بیدل عبادتکده جلوه پرستان ٭ جز نقش کف پای تو محراب نگیرد ٭ عبرتکده حزین ـــه
چون در عبرتکده روزگار نگرست الخ ٭ عشرتکده ظهوری ـــه سرو سرایان عشرتکده قال الخ عبرکده
حزین ـــه درد و هم حزین از دست کلفت نوا ایم ٭ امروز درین غمکده یاری شده مارا ٭ فراغتکده
جلال اسیر ـــه بی سرانجام دماغی چه فراغتکده ایست ٭ خواب و آرام زپرواز نمی دانستم ٭ فلاطونکده
حزین ـــه به تعجب ز فلک دوش یکی کردسوال ٭ کای تو استاد فلاطونکده علم و عمل ٭ قیامتکده
بیدل ـــه عمر یست قیامتکده گردش حالم ٭ چون آئینه مینای پریزاد خیالم ٭ محشرکده حزین ـــه
امروز برانگیخته هر داغ نهفته ٭ محشرکده وعده فردای تو مارا ٭ ماتمکده حزین ـــه ماتمکده شد
حفظ الفاظ و معانی نه سلطان سخن شان سخن جان سخن رفت ٭ محنت کده فغانی ـــه چون
جان ز محنت ز درد و غمی درد فغانی ٭ محنت کده را منزل شاهی نتوان کرد ٭ مرحمکده اسیر ـــه

شد بستہ آسود گیم چشم تغافل ٭ مرہم کدہ لطف اگر ہست کہ ہست ٭ مہمانکدہ خاقانی ؎ روز
از سیرہ و رحیل کردہ ٭ مہمان کدہ سبیل کردہ ٭ میکدہ حافظ شیراز ؎ بیا بمیکدہ و چہرہ ارغوانی کن ٭
مرو بصومعہ کانجا سیاہ کارانند ٭ نشترکدہ حزین ؎ بجز و سن حزین کو نفس سینہ خراشت ٭ نشترکدہ
گردید جگر مرغ حرم را ٭ وحدتکدہ حزین ؎ غافل و آگاہ گرفتند راہ ٭ رو سے بوحدتکدہ لا سواہ ٭
وحشتکدہ مغز فطرت ؎ یک نفس ہمدم وحشت کدہ یادارم ٭ باد پایے بسبک خیزی فریاد کجاست ٭
ویران کدہ حزین ؎ عشق آمد و من ہمسفر خانہ بدوشان ٭ ویران کدہ در خور سیلاب ندارم ٭
یونان کدہ حزین ؎ شد ز خروش لب صہبا زدہ ٭ زاویہ سامعہ یونانکدہ ٭ سخن کوتاہ اگر در
کلام اساتذہ تتبع کنی ہزار در ہزار الفاظ ازین قبیل یابی و حق تحقیق آنست کہ کدہ در الحاق حاجت سند
جزئیات ندارد فائدہ میرزا غالب در عود ہندی نوشتہ کہ سرشار معنی لبریز دارد نہ معنی مست در صفت
پیالہ آید نہ در صفت شراب گویم انکار سرشار بمعنی مست از میرزا بسیار بعید ست میرزا صائبا ؎
مخمور را نگاہ تو سرشار میکند ٭ بدمست را عتاب تو ہشیار میکند ٭ ناخدا بے شیرازی ؎ گہی یا ساغر
بودی سرو کار ٭ گہی بے بادہ بودی مست و سرشار ٭ فائدہ برخی برین شعر میرزا غالب ؎ در احمد
الف بمرا ایزد بود ٭ زمیم آشکارا احمد بود ٭ اعتراض کردہ اند کہ ایزد در کتب لغت بکسر زا نوشتہ پس در
تقفیہ اش با احمد اختلاف توجیہ لازم آید و ندانند کہ این لفظ در اصل ترکیب صاحب ساتیر استعمالش
کردہ و شارحش در فرہنگ دساتیر بفتح زا ضبط کردہ سخن مختصر از اہل زبان بتحقیق پیوست کہ این لفظ
در پارسی بفتح ثالث و بکسر آن ہر دو طور ست نظامی فرماید ؎ نہ ہر کہ ایزد پرست ایزد پرستند ٭
چو خود را قبلہ سازد خود پرستند ٭ فائدہ حسن طبع میرزا غالب را نازم کہ گفتار پارسی ہمچون اہل عجم
گرانمایہ دارد و با کلام پارسیان ہمپایہ اما داغم اینکہ در عود ہندی و غیرہ اکثر اکابر ہند را بالفاظ ناملائم
یاد کردہ و تعصبش بجائے رسید کہ شاعر بیدل میرزا قتیل را علیہ اللعن بنوک قلم آوردہ ہند یا نرا فخر کردنی ہست
کہ از خیرہ سواد ہند ہمچون امیر خسرو و علی و بیدل و واقف و آرزو و آزاد و قتیل و غالب وغیرہم برخاستہ
و از گران مایگان نوای سخندانی نواختند پارسیان کلام ایشان دیدند و سنجیدند و پسندیدند اگر جائے خطا
سرزدہ باشد مقتضای انسانی ست بجز کلام آفریدگار گفتاری نیست کہ پاک از عیوب باشد نمی بینی کہ خان آرزو
با شیخ المتاخرین علی حزین در آویخت بر کلامش انگشت نہاد و کتابی نگاشت موسوم بہ تنبیہ الغافلین
ہر چند اکثر دخل او پا در ہوا ست چنانکہ از مطالعہ قول فیصل مرحوم و مغفور مولانا صہبائی واضح است اما
درین شکی نیست کہ بعض جا حق بجانب معترض ست تفصیر یارت شیخ مسیرا [illegible]

گرد ندیزدان را سوگند میخورم که از عالم اغلاط آن کسان که کوس لمن الملک نوازند شالها دارم اما کرا
دماغ که موی دماغ کسی باشد بالجمله اظهار اغلاط بنظر افادت عامه مضائقه ندارد اما این قدر لعن طعن
یعنی چه آنچه میرزا غالب از انصار صاحب برہان قاطع و قتیلیان دید و شنید پاداش کردار اوست
فائده یکی از معاصرین در مثنوی طفل مادر مرده را یتیم نوشته بود دیگران باو درآویختند که یتیم پدر مرده را
نامند نه مادر مرده را بیچاره چون سند نداشت حک و اصلاحش فرمود حق آنکه عجمیان جا ها لحاظ اصطلاح
عربیه ندارند و این از روی قدرت ست نه از راه عجز میحیای شیرازی در صفت قصاب بچه مادر مرده گوید
بیت یتیمیش جهانگیر شد عاقبت از خوردن خون شیر شد فائده عامه اعتقاد دارند که منصور
نعره انا الحق میزد و همان را بر سر دار کشیدند حالانکه او پسر منصور بود که حسین نام داشت عامه بر قول
مشهور عمل کنند و دار و آثار ابن المنصور نسبت دهند مراد از پسرش دارند نظیری نیشاپوری بیت آنکه
منصور ست بر دارش کنید این انا الحق گوی خود منصور نیست حزین بیت یکچند راز عشق زخامان
نهفته بود باز این ترانه از لب منصور شد بلند همچنین دیگر جاها ذکر پدر کنند و مراد از پسر گیرند کمال
خجند بیت چون به نظاره آمدم روز شکار دلبران شد دام دل سبکتگین زلف ایاز یافتم پیداست که نام
ایاز محمود پسر سبکتگین بود نه خود سبکتگین فائده مولف ابطال ضرورت نوشته که عفو بفتح دوم نیز استعمال
کرده اند شیخ شیراز بیت عفو کردم از وی عملهای زشت بفضل خودش آوردم در بهشت میرزا اهمال
در ملحقات قاطع برہان نوشته که یارب شیخ را ... فتاده بود و چه گونه غفلت روی داده بود که بی ضرورت
حرکت لفظ را برگرداند و نظر ثانی نیز نکند تا ... پیمان ماند مصرع از وی عفو کردم عملهای زشت
از وی عفو کردم عملهای زشت مگر در تقلید ... نگنجید سخن از جانب شیخ سوگند میخورم که شیخ نه آنچنان
نگاشته است که کاتب پنداشته ست و بهار و ... اشته است گوییم که چون میرزا با محققین هند گونه تعصب
داشت هر چه دلش خواست نگاشت نسخ مطبوعه بوستان سعدی یکسو در متعدد نسخهای قلمی همچنانست
که بهار آورده و در سند تصرف نقل کرده بچشم انصاف دیدنی ست که اعتراض بر کاتب و بهار نیست بلکه
بر همان شیخ اقلیم سخندانی ست که چرا آن نگاشت و این روا نداشت گویی اگر همچنین اصلاح روا دارند
چگونه کلام اساتذه در سند آرند و آنچه بعضی نوشته که عفو بالتحریک بجز کلام سعدی دیگر جا نامده اعتبار را
نشاید حکیم ناصر خسرو در خاتمه روشنائی نامه گوید بیت اگر سهوی بود در وی عفو کن تو دیده پرده
کارم رفو کن فائده خان آرزو در اصل الاصول و بهار در ابطال ضرورت و بعضی جامع لغات نوشته
که ضبر بفتح صاد و لسر بای که نام دو میست شیخ بسکون با قید کرده اند شیخ شیراز ع ضبر بخست و لیکن

شیرین دارد اما حق آنست که بسکون باهم قاعده جائز است چه آنکه بروزن فعل بفتح فا و کسر
عین آید دران کسر اول و سکون ثانی جائز باشد چون کتف و کتف **فائده** بقاعده عربیه یاے آخر
کلمه رباعی بحالت الحاق یاے نسبت بدل بواو و ماقبلش فتحه باید چون دهلی و دهلوی و تیمی و تیموی
و نیز قسمی هم رواست و یا آنکه خامس کلمه یا زائد از انست واجبست اسقاط آن یا پس در بریلی
بریلوی و کاکوری کاکوروی گفتن درست نباشد افسوس که اکثر ارباب علم خیال این قاعده ندارند
در عبارات عربیه این یا را بواو بدل کنند آرے فارسیان لحاظ این قاعده ندارند نزد ایشان
بریلوی و کاکوروی گفتن مضائقه ندارد **فائده** در لهجه ایرانیان حال همه واو و یاے مجهولتین
بواو معروف و یاے معروف است اما نزد ایشان مجهولتین وجودی ندارد و ازینجاست که در کلام
ایشان بسیار جا قافیه گور با نور و دیر با تیر دیده باشی بالجمله همچنین اختلاف ردف نزد پیشینیان چیزی
نیست تا بعیب چه رسد آرے در لهجه متقدمین بعض الفاظ بواو و یای مجهولتین بود ازین جهت همچنین
اختلاف ردف را از عیوب شمرند مولانا جامی هم اجتماع معروف و مجهول را عیبی نگاشته و عروضیان
خنده زنند که مولوی خودش ارتکاب آن کرده اوراست ؎ من نه تنها خواهم این خوبان شهر آشوب را
کیست در شهر آنکه خواهان نیست روی خوب را الخ و نیز از ینکه چون در عصر جامی کلمه آشوب در لهجه
خراسانیان از واو مجهول بمعروف تغییر یافته بود مولوی در تقفیه آن با خوب مضائقه نپنداشت کوتاهی
سخن هرچند این افاده خلاف اکثر عروضیان ست اما کسانیکه سیر کلام متاخرین کرده اند نیک میدانند
ایشان در اجتماع معروف و مجهول باکی ندارند پس در نظم فارسی پیروی پارسیان حال کردنی ست تقلید
عروضیان **فائده** فقیر و مخلص و بنده و امثال آن را که بجای کسن باشد جا با اهل زبان بصیغه متکلم استعمال
کرده اند شیخ حزین نوشته که فقیر در صغر سن که در خدمت والد به لاهیجان رسیدم سعادت ملاقات آن
عالی مقدار دریافتم و هم او تمیز داده که این سخن را فقیر در نیافتم و هم او طراز یده که فقیر دو سه نوبت
او را در خدمت والد علامی جناب شاه دیده ام و اما آنکه معرفت زبان ندارند فقیر میگویم را غلط انگارند
و این سخن دیگر است که بصیغه غائب هم صورت جواز دارد چنانچه حزین خودش نوشته شعر فقیر در کودکی
روزی او را دید که وارد مجلس والد مرحوم گردید قاآنی راست ؎ دو سال و پنج سال ایدون رود که
بنده بفارسی نشنود در عوض مدح قدح نادان را **فائده** ادخال الف و لام بر کلمات عجمی هرچند
در کلام بعض اساتذه واقع شده همچون ذوالخورشیدین و پلنگ الجبل و نهنگ البحر و النوید اما جاییه
شا به بطائبه نباشد فصحا اجتناب دارند **فائده** در فارسی همه الفاظ ساکن الآخر باشد مگر مضاف

وموصوف کہ بحالت عدم تقدیم مضاف الیہ بر مضاف وصفت بر موصوف ہر دو بکسر آید و نیز بسیار ۲
در بعض مواقع مکسور الآخر آمده جامی در سلسلة الذہب در تعریف خواجہ نقشبند علیہ الرحمہ گوید ؎
خواجۂ نقشبند بند کشای ٭ نقش غیر از دل مرید زدای ٭ حکیم قاآنی گوید ؎ شہزادۂ اعظم حسین
آن اصفہان را نور عین ٭ اعدا ازو در شور و شین احباب ازو با قدر و شان ٭ **فائده**
واو معدولہ کہ عبارتست از واویکہ بخواندن در نیاید و آن را واو اشمام نیز خوانند ماقبلش خای معجمہ
مفتوحہ میشود بجہتیکہ بوئی از ضمہ داشتہ باشد و آنکہ ماقبلش ضمہ باشد یا کسرہ شاذ است و کثرت در قوافی
این خارات مفتوح آید نہ مضموم خو و نظامی گنجوی در شیرین خسرو گوید ؎ مکن در وزخ بخود بدخوی بد را
بہشت دیگران کن خوی خود را ٭ سعدی شیرازی گوید ؎ وفا با ہیچ کس گردست گیتی ٭ کہ با ما بر
قرار خود بماند ٭ چو میدانی کہ جاویدان نمانی ٭ مدارا کن کہ رسم بد بماند ٭ امیر خسرو راست ؎
زنگیوشی بدبو خود را ٭ بگذار زمام دام و دد را ٭ مولانا جامی در لیلی مجنون فرماید ؎ زان گنج کرم
مراد خود یافت ٭ دیگر بکہ و مراد خواست صد یافت ٭ فیضی گوید ؎ بس گفت برادران خود را ٭
آن شعلہ فشان شمع قدر را ٭ خورہ رجاجی گوید ؎ دوش آن زمان کہ خسرو زرین قبای خور ٭ در میکشید
خلعت عباسیان ببر ٭ عارفی ہروی در مثنوی گوی و چوگان گوید ؎ صد بار بدو رسید و خوردش
از شک ندید بر زمین سر ٭ خورد نظامی گوید ؎ چو پرخون شد آن طشت زنگی ہم کرد ٭ بخورد رشش
چو آبی و آبی نخورد ٭ امیر خسرو در قران السعدین گوید ؎ ہر کہ دران ملک دمی آب خورد ٭ گشتہ دلی
از آب خراسان سرد ٭ خوش سعدی گوید ؎ غریب آمدم در سواد حبش ٭ دل از دہر فارغ سر از عیش
خوش ٭ امیر خسرو گوید ؎ بی نمک ست این فلک کاسہ وش ٭ از نمک او چہ کنی کاسہ خوش ٭
مولوی جامی گوید ؎ کنیزان زلیخا خرم و خوش ٭ کہ رست از دیو ہجران آن پری وش ٭ ملا ہاتفی
گوید ؎ خاطر کہ ز ہجر شد مشوش ٭ از باغ و بہار کی بود خوش ٭ مولانا وحشی در شیرین فرہاد گوید ؎
بساط دشت چون دشت ارم خوش ٭ گذرہای خوش و مینای دلکش ٭ خوی سعدی شیرازی گوید
؎ ہمی گفت و بر چہرہ افگندہ خوی ٭ کہ آتش بمن در زد این بار کی ٭ **فائده** در نظم فارسی استادان
سخن بالظہار یای حرف ندا خوب نیست تخلص استادان عظمای عجم باظہار آی ندیدہ باشی مگر کمتر و آنکہ گویند
کہ در کلام فارسیان تخلص بیرا آی حرف ندا اصلا نامده اعتبار را نشاید فصیحی گوید ؎ ای فصیحی خانہ
بی معشوق زندانی بہست ٭ این سخن را بر در ہر خانہ باید نوشت ٭ کلیم گوید ؎ امید بوسہ ات
چہ ممکن داشت ای کلیم ٭ زان لب کہ منفعل ز جواب سلام بود ٭ کمال خجند گوید ؎ در لطف طبع

سعدی شیرازی اے کمال ٭ بادر سے گفتند کہ گوئی غنچہ ندیم ٭ فائدہ انشاء اللہ و عنقریب و علیحدہ
و امثال آنرا در عبارت عربیہ منفصل نویسند و در پارسی متصل بجہت آنکہ عجمیان این کلمات را بمنزلہ
یک کلمہ انگارند و لحاظ قواعد عربیہ ندارند فائدہ الف متوسط ابرٰہیم و اسمٰعیل و اسحٰق و امثال آن بحسب
خط عربی واجب الحذف بود اما فارسیان ثابت ہم دارند مگر در اللہ کہ بوجہے الف ثانی نوشتن صورت
جواز ندارد و در کلمہ رحمٰن مختلف الاقوال اند فائدہ مورخین کہ در تواریخ از دواج اقتران شمس و قمر
و امثال آن گویند ہر چند مراد از ان اجتماع دو شخص جلیل القدر دارند لاکن خالی اند کاکت نیست
چہ در علم نجوم ثابت شدہ کہ اقتران مہر و ماہ نحس باشد فائدہ ہمزہ نزد محققین محل وجودی ندارد پس
در انشاء اللہ و غیرہ عدد ہمزہ گرفتن صواب ندارد فائدہ در مادہ تاریخیکہ در ان تعمیہ داخلی
و خارجی نباشد از ایراد کلمہ یعبد آہ و از روے حساب ولی تردد و امثال آن ہمچون ے بے تردد
ہر سال رحلتش ٭ خامہ من واے درد و غم نوشت ے برائے سال تاریخش یعبد آہ ٭
دلم گفتا کہ واویلا دریغا ٭ ے شد زروے حساب تاریخش ٭ دانش آموز شد سوے جنت ٭
اجتناب دارند چہ از بے تردد تعمیہ خارجی و از یعبد آہ و از روی حساب تعمیہ داخلی پیدا میشود افسوس کہ
اکثری خیال این نکتہ نکنند و مورد ملام دانایان شوند و از غرائب اینکہ بعض اجلہ عصر از سر الہام و سر حجت
و غیرہ کہ تعمیہ کنند درست ندارد و برین تاریخ فائق ے سال تاریخ تولد گفت عقل ٭ از سر حجت
کہ برخوردار باد ٭ و غالب ے این واقعہ را از روے زاری غالب ٭ تاریخ رقم کرد کہ نواب دریغ ٭
فرماید کہ برین نہج تعمیہ ناجائز ست گوئیم کہ تعریف تعمیہ چنانکہ ارباب جمل کردہ اند برین تواریخ صادق آید
اعتراض یعنی چہ خیلے از مورخین متقدم ہمچنین تعمیہ آوردہ اند درگاہ قلیخان ترکمانی درگاہ تخلص
تاریخ تولد خود واقع بسال یکہزار و یکصد و بیست و دو ہجری خودش گوید ے شد سال ولادتم
از روے الہام ٭ درگاہ قلی زخاندان موالات ٭ و سرخوش در تذکرہ خود این تاریخ فتح بیجاپور کہ شاہ عالمگیر
نمودہ بنام محمد علی علم آوردہ ع از روے فضل بیجاپور شد فتح ٭ فائدہ تا نیکہ املایش بصورت
۱۰۹۷
ہا باشد بتحقیقین آنرا از حروف مہملہ انگارند و در اخذ اعداد ناچیز دارند و از ینجاست کہ صاحب
مقامات حریری در خطبہ مقامہ بیست و ہشتم کہ بصنعت غیر منقوط ست جا بجا تاے مدورہ آوردہ چنانچہ
از فقرہ ہاے اوست الفصحة کاملة والسلامة حاصلة و در خزینة الاشعار و مرآة الغیب و بستان السیاحت
ماند بشتہ نہ تاے فوقانی نہج گرفتند نہ چہار صد اما آنانکہ ازین قاعدہ خبری نداشتند در غلط
افتادند کسے در درة التاج عدد غلط و در ثمرة الفواد تاے تخمیط محسوب کرد و کسے در قد قامت الصلوٰة
۱۲۰۲ ۱۲۶۲ ۱۰۳۶ ۱۰۳۹

اعداد و خطاے ہمیشہ بجواب آورد چون حال خواص این است تا بعوام چه رسد
چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی ع اللهم احفظنا عن الخطاء و الاغلاط و اهدنا سبیل الصواب
و صراط مستقیم و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و الصلوٰة و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین

## قصیدہ آغا عبد الله خاکی مستوطن دار المرز رشت ایران طاب

صدف نحو حب بود از گوہرش در لجهٔ دریا — خورد از آب نیسان قطرها و گوہر شود پیدا
دُرے را در نظر دارم که باشد گوہر مکنون — جواہر خیزد و گوہر ریز و گوہر بیند و گوہرزا
اگر ز اسرار حکمت ماہری و مقتدا داری — ز گوش دل بشنو گویم ز ایک نکتهٔ زیبا
که بود او جوہرے در ذاتِ استقلال خود قائم — ہیولائیش شد و کردند ہر شخ صورتیها
به صورت صورتِ انسانی و ہم شکلِ روحانی — ازین صورت مرکب با ہیولی گشت و شد پیدا
تعالی الله از علم لدنی بود او ماہر — شود ادراکِ علمِ کائنات و ستر مافیها
ز معراجِ سپہر امکان خرق و التیام آمد — مقام عز و جاہش قاب قوسین است او ادنی
اگر این آسمان را دست قدرش در مکان آرد — فتد انجا که کوکب سرنگون در قلزم افنا
اگر خواہد بر آرد چرخ را از مرکزش بیرون — دگر خواہد زند سیلی بروے عرش در اعلی
پس از گردیده تابان نور دین از آل و انصارش — که بودند از دل و جان تابع حکم شہ اوحے
عدالت در مقام خیر و شر از دست شان میزان — نواب شرع پیغمبر بپا کردند در ہر جا
ز بعد شان یکے از پیروان حکم ایشان شد — مطیع و تابع و منقادِ حکیم جاعل الاشیا
بود بر لوح صدرش نورے از انوار ربانی — برائے صین حکمت سینه صافش بود صدرا
ز قد طاعت ز دل رحمت زید خیر از زبان حکمت — بسینه گنج علم کنت کنزا ۔ نور بر سیما
محیطِ مرکز اسلام و خطِ استوائے دین — سپہر علم را ماہ سماے عقل را بیضا
سخنگوے و سخندان و سخن سنج و سخن پرور — ظہیر احسن که گویندش در اقلیم سخن شوقا
بود بر ذات او فوزم وجودش را ہمی تا زم — که در تصحیح و تحقیق لغت دارد ید طولی
کتابی در لغت بنوشت و تصحیح غلط کرده — عبارتش گہر ریز و بیانش لولوے لالا
چو اقسام جمل دانی بیا بنگر که تاریخش — زفرقِ نام او در تاج تحقیقش بود پیدا
کنون خاکی دعا پیش میکند در حضرت باری — که تا بر آسمان باشد مه و خورشید نور افزا ۱۲۹۰
که تا مہر آفتاب فیض او بر عالمے تابد — درخشان نیر اقبال و علم و حکمتش بادا

# قطعات تاریخ

## جناب منشی اشرف علی صاحب اشرف لکھنوی

شفیق من شوق یکتائے زمانہ / چو تالیف فرمود نادر نکات
پئے سال آن فکر اشرف نمود / خرد گفت تحقیق عالی صفات

## جناب مولوی محمد عبد الحمید صاحب شاد غازیپوری

نونہال بوستان علم شوق / فکر او را دائما توفیق باد
کرد تصنیف این کتاب بے نظیر / دلکش و ہم صاحب تحقیق باد
سال آن گل کرد ارشاد از دلم / آب رنگ گلشن تدقیق باد

## جناب حافظ مولوی محمد عبد الرحمن صاحب بقا ۱۳۰۰ھ

حبذا این نامہ معجز بیان / فرد کمان جہل را باد تیغ
تو گریز کلک گوہر سلک شوق / از صفا بینش عیان حق بیغ
سال تالیفش رقم کردم بقا / آئینہ فرہنگ گفتا تصحیح

## جناب استادی منشی امیر اللہ صاحب تسلیم لکھنوی

چون شوق ہمای گلستان افادت / بنوشت کتابی کہ بود گلشن تصحیح
تسلیم پئے سال رقم موجی طبعش / شد در قرب بردار کہ آئینہ تصحیح

## جناب منشی سنگھ برن سنگھ صاحب جوہر غازیپوری ۱۳۰۰ھ

چون رقم زد این کتاب لاجواب / شوق ماہ علم و خورشید بیان
فکر جوہر بہر سال ہجرتش / گفت مہر صبح فیض جاودان

## جناب مولانا محمد سعید صاحب حسرت عظیم آبادی ۱۳۰۰ھ

کرد تالیف ظہیر احسن شوق / لغتنامہ بے چو درین نسخہ باطل
در بیان ہمہ اغلاط عوام / نیست تعریف درو نے افراط
قصہ طبع اہل مطابع کردند / از پئے نفع خلائق بنشاط
حسرت خستہ چو تاریخ جست / گفت دل قطع کل الاغلاط

## جناب مولوی محمد عبد الحکیم صاحب حکیم قادرآبادی ۱۳۰۰ھ

مرتب کرد چون شوق این رسالہ / کہ باشد کوکب برج افادت
سپہر علم را خورشید روشن / سپہ تابندہ اوج افاضت
حکیم از بہر سال اختتامش / نوشتم خندہ صبح لیاقت ۱۳۰۰ھ

## جناب منشی سالگرام صاحب سالک گرواری

تالیف نمود این رسالہ / چون حضرت شوق شیخ نفیس
سالک پئے سال اختتامش / ہاتف گفتا مرقع نفیس

## جناب استادی مولوی محمد عبد الاحد صاحب شمشاد لکھنوی

چون شوق یگانہ کرد تالیف / این نامہ بوستان تحقیق
گفتم شمشاد سال تاریخ / جان تصحیح و جان تحقیق

## جناب مولوی محمد ضمیر الحق صاحب ضمیر ... ۱۳۰۰ھ

چو این نامہ را شوق تالیف داد / ز روی حسن تحقیق آمد پدید
ضمیر از پئے سال تاریخ گفت / کلام خجستہ نہال امید

## جناب منشی محمد ظہور احسن صاحب ظہور نیموی ۱۳۰۰ھ

بارک اللہ ظہیر احسن من / کام خود در رہ تحقیق نہاد
کرد تالیف کتاب نایاب / ساخت تصحیح غلط با اسناد
نیک بنگر کہ بروی تمام / باب توضیح و افادت بکشاد
کرد تاریخ رقم کلک ظہور / نسخہ شوق ہمایون بنیاد ۱۳۰۰ھ

## مولوی محمد فرید احسن فرید برادر مؤلف

جناب شوق چون این نامہ بنوشت / ز لوح دہر کردہ رفع اغلاط
چو کردم فکر سال تالیف / دلم گفتا شدہ رفع اغلاط ۱۳۰۰ھ

## عالیجناب شیخ احمد حسین اللہ صاحب بہادر مذاق تعلقہ دار پریانواں ضلع پرتاب گڈھ دام اقبالہ

بارک اللہ این کتاب بے نظیر / کرد چون تالیف شوق نکتہ دان
سال تاریخش رقم کردم مذاق / جامع تحقیق اسرار نہان

## جناب منشی محمد شفیع صاحب موج وکیل غازیپور ۱۳۰۰ھ

کرد چون این نامہ را تالیف شوق / نکتہ سنج و صاحب طبع روان
موج بہر سال انجامش رقم / گفت گنج علم فیاض جہان

## جناب سید ذاکر حسین صاحب ضمیر غازیپوری

بنوشت چو شوق نکتہ پرور / این نامہ مخزن افادت
تاریخ ناصر سروش غیبی / فرمود کہ زبدۂ افاضت ۱۳۰۰ھ

تمت

# غلطنامہ ازاحۃ الاغلاط

| صفحہ | سطر | غلط | صحیح | صفحہ | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۳ | ۱۰ | جائز باشد | جائز نباشد (ای ممنوع [illegible]) | ۲۶ | ۱۵ | شگفتہ | دستار شگفتہ |
| ۴ | ۱۲ | گم گنند | گم کنند | ۲۸ | ۱۴ | بالفتح غلط | بالضم غلط |
| ۶ | ۲۲ | انگارند | نگارند | ۳۱ | برحاشیہ | حرکت کسرہ | حرکت فتحہ |
| ۵ | ۲۱ | بالکسر خطا | بالفتح خطا | ۳۲ | برحاشیہ | رمضان خفتگان | وفضلا و رفقا |
| ۶ | ۲۴ | چنانکہ | چنانچہ | ۳۳ | ۱۰ | عنبر کدہ | غمکدہ |
| ۹ | ۱۱ | نظامی | ملا ہاتفی | ۳۴ | ۱۴ | ترکیست | دریست |
| ۱۰ | ۲۳ | بالفتح ان خطا | بالفتح خطا | 〃 | ۱۵ | سفر تک | سفر تنگ |
| ۱۰ | ۲۳ | سمرقند | سمروش | 〃 | برحاشیہ | ترکی | دری |
| ۲۰ | ۱۸ | وحرکات | وغیرہ | ۳۵ | ۰ | عمامہ بر | شعرا بر |
| ۲۶ | ۸ | گو لیختے | گو لیخنے | 〃 | ۲۲ | باتحریک | بہ حرکت فا |

اس غلطنامے سے کتاب درست کر لیجیے ۱۲